

کمانداری و تیراندازی در ادبیات فارسی

تعلیم:

ابوالقاسم جنبی عطائی

دکتر در ادبیات تطبیقی

کمان سخت که داد آن لطیف بازورا
که تیر غمزه تمام است صید آهورا
«مولانا وحشی یزدی» گوید:

تیر که از سخت کمانی بود
رخنه گر خانه جانی بود
کمان سخت بزرگ را «چرخ» گویند فردوسی فرماید:

یکی چرخ را بر کشید از شراع
تو گفتی که خورشید بر زد شعاع
سعدی گوید:

گل کاهناله مدرسه لایحه قلم

دشمن گر آستین گل افشاندت بدست
از تیر چرخ و سنگ فلاخن بتر بود^۱

۱ - بدایع سعدی - ص ۲۸۳ - چاپ علمی

۲ - فلاخن: آلتی است که از ریسمان و چرم سازند و سنگ در آن گذارند و اندازند

در فارسی کمان را «شینر» برون «تمیز» گویند. برهان قاطع.

اگرچه از باب لغت «چرخ» رابه (توپ) تعبیر نکرده اند ولی عده ای معتقدند، چنانکه امروز معمول است که توپ را «عراده» میگویند، در آن زمان چرخ (که همان معنی عراده است) مینامیدند و این بیت «ازرقی» دلالت کامل دارد بر توپ بودن آن.

ز آتش چرخ راپر کرد و بشتافت
کز آتش بیند او پاداش و کیفر
این بیت دلالت واضح دارد بر اینکه چرخ مذکور «توپ» بوده و از آتش انباشته شده، که «باروت» باشد و دربرجها و دژها گذاشته بودند. «باروت» را «آتش دارو» نیز گویند، چنانکه شاعری در این باب گوید:

بمقر خود از آسیب هوا گردد باز مهره ای کاتش داروش جهانذتفک ۳

و کمان بزرگ رابه کنایه «کشکنجیر» نیز گویند. «انوری» گوید:

نه منجنیق رسد بر سرش نه کشکنجیر نه تیر چرخ و نه سامان بر شدن بوهق ۴

«سوزنی» نیز گوید:

که کشد دردش شعر کمان چومنی من که با صوت بهرامم و قوت تیر

من کمان را و خداوند کمان رابکشم گر خداوند کمان سام و کمان کشکنجیر

اسلحه آتشی در گذشته ها وجود داشته و خصوصاً خمپاره که در جنگها و بویژه در دژها بکار میبردند، چنانکه از ابیات «اسدی طوسی» که در شرح کشته شدن، فریمان، جد «رستم» در محاصره «دژ سفید» گفته است استنباط میشود:

یکی دیگ منجر در آن قلعه بود که تیرش بد از سنگ صدمن فزون

بدارو سر آن دیگ انباشتند همی روز تا شب نگه داشتند

چو شب تار شد تیر آمد رها بدان آتش و دود چون اژدها

چو تاریک شد دیگ انداختند جهسان از فریمان به پرداختند

۳- تفک : بضم اول و فتح ثانی و سکون کاف : چوب دراز میان خالی که با کلوله

کل و زور نفس بدان کنجشک و امثال آن زنند . برهان قاطع .

۴- بوهق : در عربی کمند را گویند ، کشکنجیر در اصل : گوشک خراب کن بوده

است که فارسی آن منجنیق باشد چون منجنیق گویا لغت یونانی و یا رومی

بوده و معرب شده است .

و نیز اسدی در جای دیگر از «دیگر در خشنده» نام برده است:
 دلیران ز هر سو همی تاختند همی «دیگر خشنده» انداختند.
 ارباب لغت در باب «تیر چرخ» نوشته اند که آن تیر یست از آهن ساخته
 شده و درون آن رابه آتش دارو انباشته و بطرف دشمن رها میگردند، به هر کس
 که اصابت می کرد، مشتعل شده او را «لاک میگرد» و این نوع را «تیر تنخش» نیز
 گویند.^۶

و دیگر از معانی «کشکنجیر» آن است که چوب بزرگی را بر زمین فرو
 برده و در سر آن شکافی قرار داده و در آن غلطکی نصب میگردند و ریسمانی
 در آن انداخته و یکسر ریسمان را در جایی که دسترس بوده بر آن چوب میخ
 میگرداند و در سر دیگر آن چیز وزینی قرار میدادند و این آلت برای تمرین
 کمان کشیدن بوده که مبتدیان در پهلوی آن چوب ایستاده و دست چپ رابه
 چوب مذکور میگرفتند و با دست راست ریسمان را گرفته و می کشیدند تا
 دست برای کشیدن کمان محکم میگردیده است:

کمان بزرگ را «خر کمان» نیز گویند، نظامی گوید:

شبی چون خر کمان از گوز پستی برو جلدی چو کیمخت از درشتی^۷
 کمان هم نباید کوچک و سست باشد زیرا که تیر آن کم رود و تیر خوب
 نیندازد و بدی بسیار دارد، مگر برای اشخاص مبتدی و تازه کار که بخواهند
 تمرین تیراندازی کنند و این نوع کمان را در فارسی «لرزم» نامند.

۵- برهان قاطع .

۶- برهان قاطع : تیر معلوم بفتح تاء قرشمت و سکون خاوشین نقطه دار ، تیر
 هوایی و آتشبار را گویند .

۷- کیمخت : یکسر اول و ضم ثالث بروزن : می بخت، معروفست و آن پوست
 کفل و ساغری اسب و خراست که بنوعی خاص دباعت کنند. برهان قاطع.

«سوزنی» گوید:

ای بسه بازوی قوت تو شده
مر فلک را کمان ، کمان لزوم^۸
پس کمان باید به اندازه و فراخور کمانساز باشد «فردوسی» درباره
فراخور بودن کمان فرماید :

سیاوش چو گفتار مهتر شنید
ز قربان کمان کیئی بر کشید
سپهد کمان خواست تا بنگرد
یکی بر گراید که فرمان برد
کمان رانگه کرد و خیره بماند
بسی آفرین بر کیانی بخواند
به گرسیوز تیغ زن داد مه
که خانه بمال و بر آور بزه
بکوشید تا برزه آرد کمان
نیامد بزه خیره شد بد کمان
از او شاه بستد بزانو نشست
بزه کرد خندان چنین گفت شاه
به ایران و توران کس اینرا بچنگ
مگر پهلوان رستم پیلتن
بروial و دوش سیاوش جز این
نخواهد همی تیر بر پشت زین
وقبضه کمان نباید بسیار سطر باشد که انگشتان بیکدیگر نرسد و یا
چندان لاغر که انگشتان از یکدیگر بگذرد، زیرا که هر دو بداست و باید به
اندازه دست باشد، بطوریکه از گفته‌های فردوسی برمیآید کمان رستم از
دیگر کمانهای آن روزگار بزرگتر و سختر بوده است، چنانکه از امثال مشهور
است که «کمان رستم را نمیتوان کشیدن»، «وحشی بافقی» درباره کشیدن
کمان میگوید:

وحشی نکندت که کمانش نمیکشی
حالا بیا خدنگ بلا را نشانه باش

۸- لزوم بروزن هجوم کیاده را گویند و آن کمان نر می‌باشد که کمانداران بدان
مشق کمان کشیدن کنند ، برهان قاطع. و کمان سست را در عربی مهوک
(المهوک) و هرجه (المهرجه) نیز گویند . قوس : همزی . هموز .
شدیدالدفع للسهم - قوس خروج - الر ساخته بن القس شدیدالدفع .

«ابوالفرج رونی» درباره کمان رستم گوید :

همه رستم کمان و آرش تیر همه آهو سوار و شیر شکار .
« منوچهری » نیز گوید :

الا ای رئیس نفیس معظم که گشتاسب تیری ورستم کمانی^۹
کمان نباید دارای معایب ذیل باشد زیرا تیر انداختن با آن خطاست و
موجب صدمه تیر انداز خواهد شد :

بطوریکه گفته شد کمان بسیار بزرگ و یا کوچک نباشد.

خانه نداشته باشد ، یعنی بسیار خمیده نباشد.

کم خانه نباشد و عکس آن قبضه آن سطر و لاغر نباشد.

تاب نداشته باشد^{۱۰}

خرك آن سائیده نشده باشد (خرك را در فارسی «چکاه» نیز گویند)

گوشه یا زاغه آن نرفته باشد و سائیده نشده باشد.

تازه زه یا چله نشده باشد.

چله کش یا زه کش نباشد ، یعنی به اندازه زه خشک نشده باشد.

(اگر کمان با زه بگذارند بهمان اندازه خشک میشود و این حال را

(چله کش) میگویند^{۱۱}

پس باید کمان را بدون زه گذاشت تا «چله کش» نشود و باید در هنگام

تیراندازی زه کنند ، چنانکه فردوسی فرموده است :

چو نازش به اسب گرانمایه دید کمان را به زه کرد و اندر کشید

بزه کن کمان را و این چوب گز بدین گونه پرورده در آب رز^{۱۲}

۹- دیوان منوچهری : بکوشش دبیر سیاقی ص ۹۹ .

۱۰- قوس ضلیع ، فی عودها عطف : یعنی تاب نداشته باشد کمانی که در چوب آن کجی باشد : ضلیع گویند : منتخب الغات .

۱۱- القوس بائینه وعن وترها .

۱۲- شاهنامه . مج ۶ - ص ۲۹۹ .

در این حال (چله کش) برای کمان‌هایی که مدتی زه شده باشند حاصل میشود والا کمان‌هایی که تازه زه شده باشند این حال را پیدا نخواهند کرد و کمان زیما را چهار خم باشد. زه آن محکم و تازه و زده و سائیده نشده باشد.

وضع کمان و اسامی قطعات آن از این قرار است:

وسط کمان را که در دست گیرند قبضه نامند: وحشی بافقی گوید:

پیش دست و قبضه ات میرم که خوش مردم کشت است در کمان ناز تیر دلبری پیوستنت^{۱۳}

خمیدگی دو طرف آن را «خم» و خانه یا خان «گویند» فردوسی

فرماید: ۱۴

ستون کرد چپ و خم آورد راست خروش از «خم» چرخ چاچی بخواست

حافظ نیز گوید:

خمی که ابروی آن شوخ در کمان افداخت بقصد جان من زار ناتوان انداخت^{۱۵}

و بهمین مناسبت کمان را «خمان» نیز می‌گویند هم بعلمت خمیدگی وهم

از جهت دو خانه آن^{۱۶}

شاعری بکنایه گوید:

کمان گر از تواضع خم نگشتی کجا تیرش بدل هر دم نشستی

وحشی بافقی درباره کمانخانه گوید:

پیکان ز جگر جسته و ز خمی شده جان هم و بن طرفه که تیرت ز کمانخانه بخسته

سعدی در باب «خانه» گوید:

من از آن هر دو کمان خانه ابروی تو چشم بر ندارم اگر دیدم بدوزند به تیر

۱۳- وحشی بافقی - چاپ امیر کبیر ص ۴۵

۱۴- قبضه کمان را در عربی بکنایه «رسموع» گویند و بندنی را نیز نامند خم کمان را

در عربی «قاب» گویند: القاب من القوس بین المقبض والسینته ولکل قوس قبان

قال الله تعالی قاب قوسین او ادنی .

۱۵- حافظ - چاپ قزوینی و غنی - ص ۱۳ .

۱۶- السینته: القوس - ما عطف من طرفیها . یعنی کجی کمان .

«حافظ» نیز گفته است :

دل که از ناولک مرگان تو در خون می‌گشت باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود^{۱۷}
 «فردوسی» در مورد «خانه» می‌گوید که:

کمان را بزه کرد جنگی فرود سر خانه چرخ بر کتف سود
 ونیز راجع به «خان» گفته است :

از او شاه بستند بزانو نشست بمالید خان کمان را بدست
 «وحشی بافقی» بکنایه گوید :

سیر انداختیم اینست چین خم ابرو که زور این کمان از بازوی طاقت فزون آید
 دو گوشه‌ای که زه بر آن قرار می‌گیرد «زاغ» یا «زاغه» یا گوشه نامند.^{۱۸}
 فردوسی فرماید :

دو زاغ کمان را بزه بر نهاد زدادار نیکی دهش کرد یساد
 دو بر آمدگی بین خانه و گوشه کمان را که زه بر روی آن قرار می‌گیرد
 «خرک» نامند و باید گرهی که زه یا ابریشم را با چرم گوزن یاسی سر بهم
 متصل می‌کند در روی آن قرار گیرد و اگر در روی آن واقع نشود کمان
 تاب دارد. از امثال مشهور است که «از خرک در رفته» و خرک را در فارسی
 چنانکه گفته شد «چکاه» نیز گویند.^{۱۹}

چنانکه اشاره شد زیبایی کمان در آن است که چهار خم باشد و آن
 منحصر است به کمانهای «لاهوری» برای خاطر بلندی بسیاری که گوشه‌های

۱۷- حافظ : قزوینی و غنی ص ۱۴۲

۱۸- زاغه کمان را در عربی «فرض» یا (خرته) گویند. الفرض من القوس موقع الوتر.

۱۹- خرک کمان را در عربی کلیه و کبد گویند: الکلیه من القوس : ثلاثه اشباء
 من مقبضها . وفجیت القوس : بعد وترها عن کبدها . مدینه : القوس کبدها .

آن دارد و فرو رفتگی قبضه آن. جای کمان را «قربان»^{۲۰} و «نیم لنگ» و «چوله» گویند. فردوسی گوید:

سیاوش چو گفتار مهتر شنید
«وحشی باققی» گوید:

کمان و تیر را نادیده متلش کار فرمان
سعدی نیز گوید:

چنین گفت گر گین بفرزند خویش
چو قربان پیکار بر بست و کیش
«خواجو» گوید:

آسمان پیرست و در خورد کمان و تیر نیست
در خور تیر و کمان ترکش و قربان اوست
«فرخی سیستانی» درباره نیم لنگ گوید:

بروز کار زار خصم و روز نام و ننگ او
فلک از گردن آورده شفا، و نیم لنگ او
امیر معزی گوید:

ای سرافرازی که از تاج شهان زبید همی
بر میان بندگان تو شفا و نیم لنگ
نظامی گنجوی نیز گوید:

همی ساز لشکر بترتیب جنگ
بر آراست از جعبه و نیم لنگ
کمان را «نیم لنگ» نیز گفته‌اند «شمس فخری» گوید:

بیک تیر پای فلک شل کند
اگر بر گشاید بکین نیم لنگ

در گذشته های دور در غالب شهرهای ایران زمین کمان می ساختند و مشهورترین آنها که کمان آن از دیگر جاها بهتر بود «چاچ» است که از

۲۰- قربان - کماندان = ترکش و جعبه ای که کمان در وی نهاده از پشت می آویخته اند. جهانگشا مج سوم صفحه ۲۹۶-۲۹۸.
المصان والمصوان: غلاف القوس ونحوه. الوحشه: پشت کمان. من القوس
ظرها. فردوسی گوید:

نبیند زمن دشمن بد کمان. بجز روی شمشیر و پشت کمان.

۲۱- شاهنامه - چاپ مسکو ص ۸۸.

۲۲- لغت فرس اسدی. ص ۱۱۳ شفا نیز تیردان باشد.

شهرهای ماوراءالنهر یا ترکستان بود و کمان آن بخوبی مشهور بوده ۲۳ و چنانکه فردوسی میفرماید :

هر آنکه که چاچی بزه در کشم ستاره فرو ریزد از تر کشم
 دو ابرو به مانند چاچی کمان کز وخسته گشتی دل مردمان
 و نیز از شهرهایی که کمان آن بخوبی مشهور بوده «ختن» است که فعلا در ترکستان چین واقع است . چنانکه سنایی گوید :

بجهم از بد ایام چنانک کز کمان ختنی تیر خدنگ
 و نیز از شهرهایی که کمان آن بخوبی معروف بوده «طراز» است که از شهرهای ترکستان است . چنانکه فردوسی گوید :

دو ابرو بسان کمان « طراز » برو «توز» پوشیده از مشک باز ۲۴
 و نیز فردوسی در بعضی مواقع کمان « کیی » یا « کیانی » ذکر کرده که همچو استنباط می شود که کار گاهی مخصوص ساختن کمانهای پادشاهان وجود داشته که کمان اختصاصی برای سلاطین می ساخته است .
 چنانکه گوید :

گرفته کمان کیانی بچنگ یکی تیر پولادپیکان خدنگ ۲۵
 و نیز گفته است :

کمان را نگه کرده و خیره بماند بسی آفرین بر کیانی بخواند
 در شهر لاهور نیز کمانهای خوب می ساخته اند که از حیث ظرافت و قدرت و خوبی بردیگر کمانهای سالیان اخیر رجحان داشته زیرا که وضع ساختمان آن بادیگر کمانها متفاوت بوده است .

۲۳- فیروزآبادی گوید : شاش بماورالنهر است = چاچ یکی از شهرهای ترکستان که قربان آنرا شاش گویند .

۲۴- توزیاتوز : پوست درختی مخصوص است که از آن تیر سازند .

۲۵- شاهنامه - چاپ مسکو مج ۶ ص ۱۶۱ .

اصل کمان را از چوب درختی که در عربی آن را «سراء»^{۲۶} و در فارسی «زرنگ» یا «سنگ» گویند می‌ساختند و یا از چوب درختی که در عربی آن را «شریان»^{۲۷} نامند و یا کمانرا از چوب درختی که در فارسی «بشجیر» و در عربی «بغ»^{۲۸} سازند و یا از چوب درختی که در عربی آن را «سندره»^{۲۹} می‌نامند و یا از چوب درختی که در عربی آن را «نشب»^{۳۰} نامند و نیز از چوب درختی که در فارسی آن را «شیز»^{۳۱} می‌نامند می‌ساختند و از چوب درختی که در عربی آن را «قضب»^{۳۲} گویند، ولی هیچیک از این چوبها شناخته نشد که امروز آن را چه می‌نامند - شاخ حیوانات را نیز تراشیده و بر روی پشت آن با سریشم می‌چسبانیدند و روی آن را با «پی، یا، پیه» محکم می‌پیچیدند و بعد روی آن را «توز» یا «توز» پیچیده و روی آن را نقاشی میکردند .

«ابوسعید ابوالخیر» در رباعی زیر بمناسبتی اجزاء کمان را ذکر کرده است :

پی در گاو است و گاو در کهسار است ماهی سریشمین بدریا بار است
 بز در کمر است و توز در بلغار است زه کردن این کمان بسی دشوار است^{۳۳}
 چنانکه قبلا اشاره شد «توز» یا «توز» پوست درختی است که بر کمان
 وزین و امثال آن می‌پیچیدند و از بلغارستان می‌آوردند چنانکه در رباعی
 فوق ابوسعید اشاره کرده است و فردوسی فرموده است که :

دو ابرو بسان کمان طراز برو «توز» پوشیده از مشگ‌ناز

۲۶- السراء : شجرة تتخذ منه القسي .

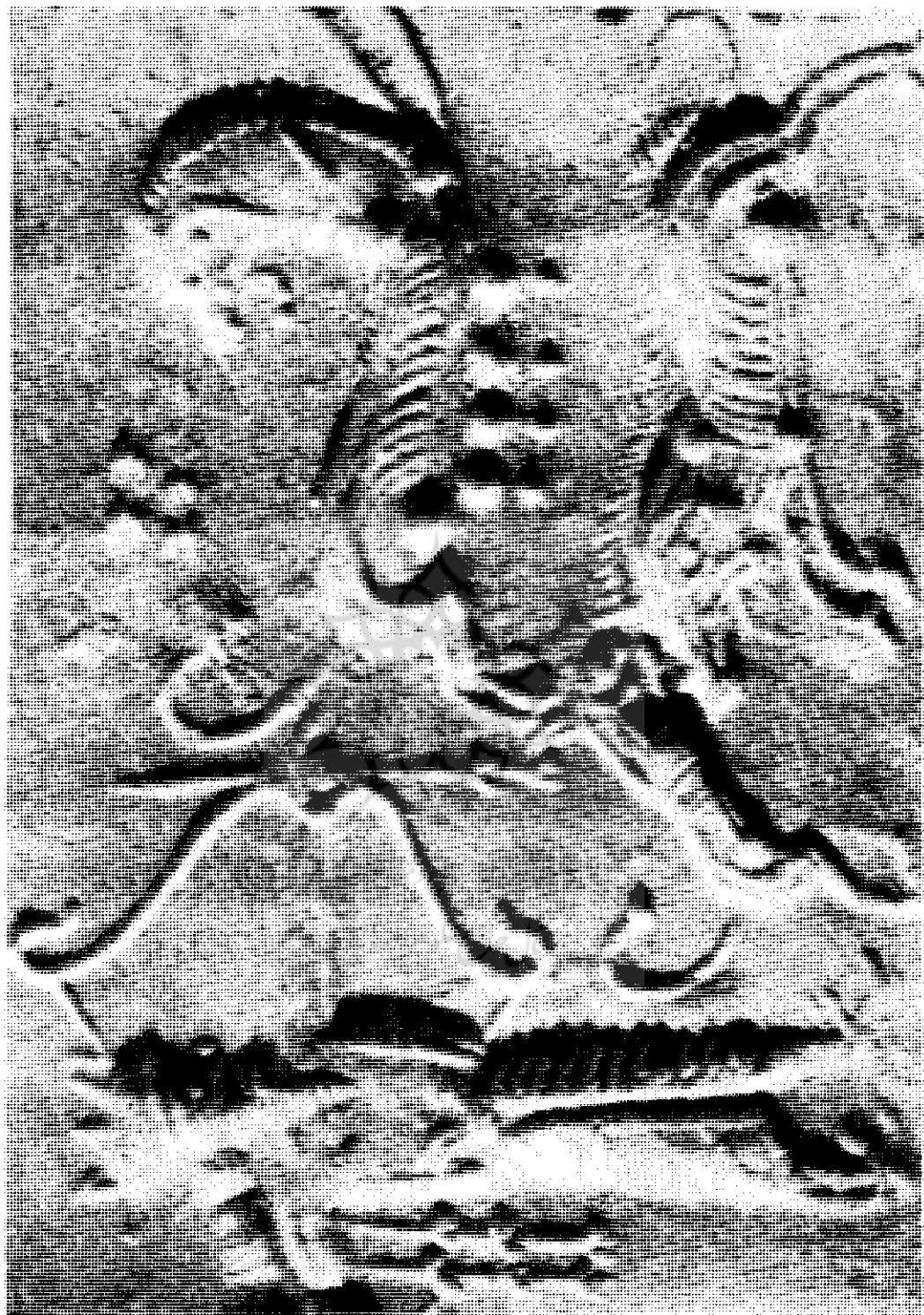
۲۷- الشريان : شجرة القسي واحد .

۲۸ - ۲۲ - البغ - القصب : شجرة للقسي و السهم .
 ۲۹- السندرة .

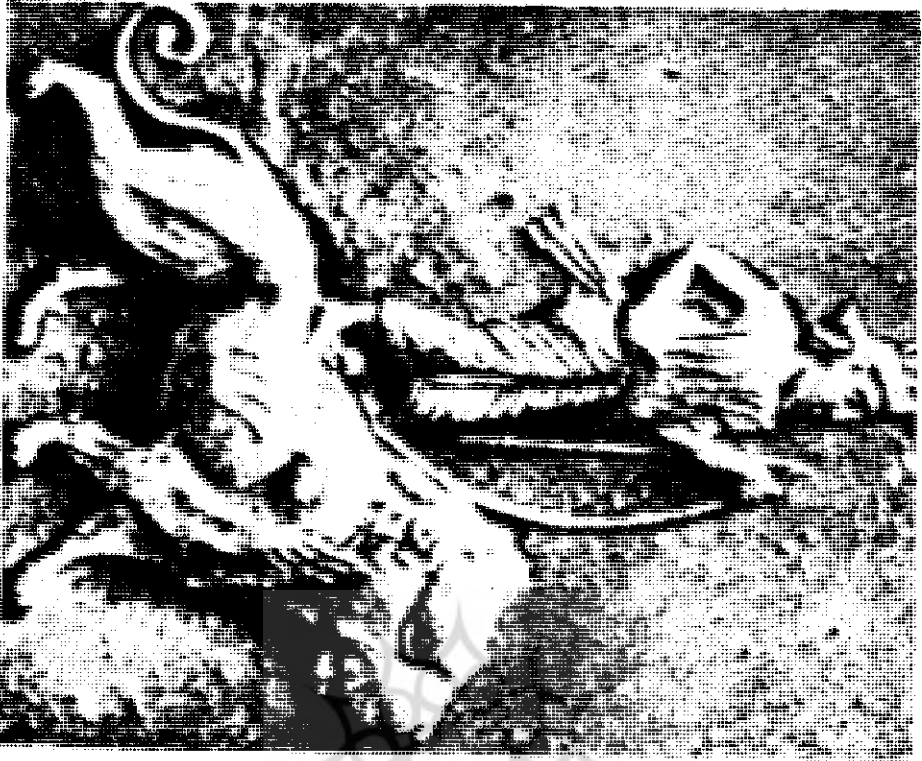
۳۰- النشب : محرکه شجرة للقسي .

۳۱- شیز : بروزن تمیز کمان تیرانداز را گویند . برهان قاطع .

۳۳- سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر - چاپ شمش - سعید نفیسی : ص ۱۱ .



مهر استوانه‌ای شکل (مخامشی)



خمشايارشا (مجموعه خصوصي)



بيروز شاهنشاه ساساني در حال شكار

و نیز فردوسی راجع به «زین» گفته است :

بترسم که روزی در این انجمن بپوشند برزین «توزی» کفن
«سلمان ساوجی» در صفت اسب بمناسبتی اجزای کمان را در این بیت
گفته است :

اسبی که چون کمان شکسته وجود او سر تا قدم بغیر پی و استخوان نبود
اما اصل کمان «لاهوری» از چوب «خیزران» است و باین جهت در کشیدن
نرم و در رها کردن سخت است و از این رو کمان لاهوری هرگز تیرانداز را
خسته نمی کند و زحمت نمی دهد و تیر او از تیر دیگر کمانها بواسطه خوبی
و قوت آن دورتر می رود .

در اصفهان نیز کمانهای خوب می ساختند ولی در کشیدن سخت و بازوان
تیرانداز را رنجه می ساخت ولی از جهات دیگر بر کمانهای دیگر کشورها
رجحان داشت . در دیگر شهر های هند و پاکستان نیز کمان می ساختند
ولی چندان تعریفی نداشته و سست بوده اند اگر چند روزی زه یا چله در روی
آن گذاشته میشد بزودی «چله کش» می شد و بر عکس کمانهای ساخت
اصفهان که اگر ده سال هم چله در روی آن می ماند ابد تغییر می پیدانمی کرد
و بهمان قوت نخستین باقی بود .

از تصاویر و نقوشی که از اقوام کهن بجامانده کمانهای سپاه بابل و شوش
و آشوری بشکل کمانهایی که در گذشته گفتیم و توصیف کردیم نبوده است .
آنچه معلوم است کمانهای آنها فقط چوبی یا نی بوده که آنرا خم کرده و زه
آنها با و وصل بوده ، چنانکه اگر میخواستند آنرا از زه خارج کنند ممکن
نبوده است . و همچو استنباط میشود که گویا آشنا بساختن کمان نبوده اند و
کمانهای آشوریها از دیگر کمانها بزرگتر بوده است . کمانهای مصری نیز
بهمان ساخت و وضع بوده است ، ولی کوچکتر از کمانهای آشوریها .

کمانهای ایران در دوران هخامنشیان (کیان) بهمین وضع کمان امروز

بوده که کمانداران ایرانی در دوش دارند یا با قربان بر پشت بسته‌اند. و نقش پادشاهانی که در سردر آرامگاه‌ها، دخمه‌ها و مقابر واقع در اقلیم فارس کنده شده که در برابر آفتاب و مجمر آتش مشغول نیایش هستند، بیکدست کمانی دارند که مانند کمانهای امروزه ایران است. از این نقوش همچو استنباط میشود که ایرانیان کهن در موقع بجای آوردن مراسم مذهبی و زمزمه کردن سرودهای دینی کمان در دست می‌گرفته‌اند. چنانکه در مذهب اسلام هم در رسوم است که در هنگام خواندن خطبه جمعه، خطیب باید شمشیر یا عصا در دست بگیرد.

و همچنین نقش «داریوش» که در بیستون نقش است، کمانی در دست دارد که مانند کمانهای امروزی ایران است و نیز از نقش «خسرو پرویز» که در طاق بستان است و باتیر و کمان مشغول شکار است، کمانش مانند کمان معمولی ایران است، ولی از کمانهای دوران هخامنشی بزرگتر است.

آخرین کشوری که سپاه آن باتیر و کمان مسلح بود و تا اوایل قرن بیستم بهمین عنوان بود کشور «کره» است در ایران تا اوایل سلطنت سلسله صفوی که تقریباً در نخستین سالهای قرن نهم هجری و برابر با اواسط قرن شانزدهم میلادی میشود تیر و کمان جزو اسلحه رزم بوده است.

هنوز هم عموم طوایف وحشی چه در آفریقا و چه در آمریکا باتیر و کمان شکار میکنند و سلاح نبرد ایشانست و کمانهای آنها مانند کمانهای بابلیها و آشوریها و مصریهاست ولی خیلی بزرگتر که تقریباً باندازه قد انسانست و ترتیب انداختن تیر آنها در بحث «ایستادن» گفته شد. کمانهاییکه در ژاپن و چین سابقاً ساخته میشد از «نی» و بسیار بزرگ و بشکل کمانهای آشوریهاست ولی کمانهای سپاهیان «کره» شبیه کمانهای ایران بوده است و کمانهای رومیان و اروپائیان از نظر شکل مابین کمانهای ساخت آشوری و کمانهای ایرانی است. در سالهای اخیر در اروپا کمانها را از آهن میساختند و پایه و قنداقی شبیه پایه و قنداق تفنگ داشت که بوسیله آن انداخته میشد و برای تیرانداز چندان

زحمتی نداشت. و همچنین کمانهای بزرگ از آهن میساختند که در روی عراده نصب بود و بوسیله چرخ آئرا میکشیدند و در برابر صفحه آهن بزرگی قرار میدادند که سوراخهای متعدد داشته و در هر سوراخی تیری میگذاشتند و هنگامیکه کمان را رام میکردند زه بصفحه آهن دیگری که محاذی آن صفحه سوراخدار بود میخورد و تیرها را یک مرتبه بسوی دشمن پرتاب می کرد. کمانهای اعراب بشکل و ساخت کمانهای ایران بوده و مانند این است که از ایران کمان بعربستان میبرده اند و «ماسخی» ازطایفه «ازدی» کمانگری مشهور بوده است که کمانهایی منسوب باورا «ماسخیه» می نامیده اند^{۳۴}

«میرزای فرصت شیرازی» در کتاب «آثار المعجم» که شرح آثار باستانی ایرانرا نوشته در صفحه ۳۰۰ در ضمن احوال شولستان فارس مینویسد: در کوهی که در نزدیکی قریه «دارشاه» است در قلعه آن دو غار واقع است، در جنب یکدیگر. در غار دست راست از پائین که ملاحظه میشود کمانی زرد رنگ بدیوار غار تکیه داده اند و چون دهانه غارها فرورفتگی دارد و کوه هم به منتهی درجه سر اشیب است لهذا نمیتوان به آن غار رفته تحصیل اطلاعی درباره آن کمان نمود ولی بخوبی معلوم است که مرغان آمده و بر روی آن مینشینند. یکی از اقسام کمان «کمان مهره» یا کمان گروهه یا کمان گلوله است و آن چنانست که از چوب یانی کمانی بشکل کمانهای ملل کهن سازند و زه بر آن کشیده و در وسط آن پارچه ای دوزند که آنرا «کاسه خون» نامند و گلوله هایی از گل باندازه فندقی درست کرده و با آن اندازند، چنانکه فردوسی راجع بکمان مهره فرموده است:

هیونرا سوی جفت دیگر بتاخت بخم کمان مهره در مهره ساخت

۳۴- در قاموس اللغة در ماده «مسخه» عبارتی می نویسد که عیناً در این جامی آوریم: «و الماسخی والقواس و الماسخیه الاقواس نسبت الی ماسخه قواس ازدی». ماسخی کمانگر و ماسخیه کمانهای منسوب بماسخه کمانگر که از طایفه «ازدی» بوده است. از این عبارت چنین استنباط میشود که این شخص کمانگر معروف عرب بوده و کمانهای ساخت او قابل ملاحظه بوده است.

بگوش یکی آهو اندر فکند
 بخوارید گوش آهو اندر زمان
 سرو گوش و پایش بیک جا بدوخت
 پسند آمد و بود جای پسند
 به تیر اندرون راند چاچی کمان
 بر آن آهو آزاده را دل بسوخت

«نظامی» در باب «کمان گروهه» گوید :

گوری آمد بگو که چون تازم
 گفت باید که رخ برافرازی
 شاه چون دید پیچ پیچی او
 خواست اول کمان گروهه چو باد
 صید را مهره در فکند به گوش
 سم سوی گوش برد صید زبون
 تیر شد برق شد جهان افروخت
 از سرش تا دمش چه اندازم؟
 سم این گور بر سرش دوزی
 چاره گر شد ز بس بسیجی او
 مهره ای در کمان گروهه نهاد
 آمد از تاب مهره مغز به جوش
 تا ز گوش آورد علاقه برون
 گوش و سم را بیکدیگر بردوخت

فردوسی در این بیت که میفرماید :

ابر زیر تر کش کمان مهره داشت
 اشاره می کند که باید تیر انداز، انداختن گلوله کمان را بداند زیرا که
 هنر تیر انداز است و در هنگام لزوم بکار آید، خصوصاً برای شکار حیوانات
 پرنده. سعدی بطور کنایه در این باره گفته است :

مرغ دل صاحب نظران صید نکردی
 الا بکمان مهره ابروی خمیده
 و نیز میگوید :

از دست کمان مهره ابروی تو در شهر
 دل نیست که در بر چو کبوتر نه تپید است
 در هندوستان کمان گلوله ای از نی درست میکردند که وسط آنرا
 شاخ گذاشته و روی آنرا پی می پیچیدند و بسیار محکم و بادوام بوده که به-
 گلوله کمان نی معروف است و کمانهای امروزی ژاپن و چین نیز بهمین ترتیب
 ساخته میشود که برای بازیچه بکار میرود.

بطوریکه در گذشته یادآور شدیم در روزگاران قدیم کمانهای بزرگ از آهن می‌ساختند و بر عراده‌ای نهاده در جنگها بکار می‌بردند، بعضی از آنها شبیه به «گلوله کمان» بوده که گلوله بزرگی بوسیله آن بطرف قلاع دشمن پرتاب می‌کردند و آن را «منجنیق» می‌نامیدند و تقریباً وضع آن مانند همان کمانهایی که شرح داده شده، بوده است، ولی بجای تیر محلی داشته که گلوله یا سنگ بزرگی را در آن نهاده و سپس آنرا بوسیله چرخ کشیده و رها می‌کردند و گلوله را بسمت مقصد یا هدف می‌انداختند.

فردوسی گوید :

نرسد ز عراده و منجنیق نگهبان نباشند و را جائلیق
«کمال‌الدین اسماعیل» گوید :

ز منجنیق فلک سنگ فتنه میبارد تو ابلهانه گریزان به آبگینه حصار
و اینک کنایات، استعارات و تشبیهاتی که بعضی شاعران درباره تیر و کمان کرده‌اند در این فصل به اختصار می‌آوریم. خمیدگی ابروی خوبان به کمان و مژگان به تیر تشبیه شده است.

«قائم‌مقام فراهانی» گفته است که :

خم گشته مگر کمان ابرویش بشکسته مگر خدنگ مژگانش
«خواجوی کرمانی» گوید :

ای ابروی شوخ تو نمودار کمان از قامت آن شکسته بازار کمان
ابروی تو باوسمه نمی‌گوید راست آری بکزی راست شود کار کمان
غالب شاعران هر چیز خمیده را کمان گویند چنانکه نظامی در ابیات زیر قد انسان را که در پیری خم میشود بکمان تشبیه کرده است :

تازه جوانی ز سر ریشخند گفت به پیری که کمانت بچند ؟
پیر بخندید و بگفت ای جوان چرخ کند قد ترا چون کمان
«حافظ گوید» :

دوتا شدم چو کمان از غم و نمی‌گویم هنوز ترک کمان ابروان تیر انداز

«سعدی» گفته است که :

چون قامتکم کمان صفت از غم خمیده شد

چون تیر ناگهان ز کمندم بجست یار

و نیز شاعران «قوس و قزح» را که بفارسی «آزفنداک» و باصطلاح عوام

«کمان رستم» و «رنگین کمان» گویند بکمان تشبیه کرده اند :

هنوچهری گفته است که :

ابر بر باغ دگر گریه کنان می بینم ز آرفنداک هوا تیر و کمان می بینم

و نیز گویند :

چون قوس قزح بر گ رزان رنگبرنگند

در قوس و قزح خوشه انگور کمانست

«اسدی طوسی» گوید :

کمان آرفنداک شد ژاله تیر گل غنچه ترگ و زره آبگیر

«وحشی بافقی» گفته است :

اگر به تیر جفا بر کمینه می فکند چرا سپهر ز قوس و قزح کمان دارد؟

«امیر معزی» در این رباعی هلال ماه را به کمان تشبیه کرده است :

ای ماه چو ابروان یاری گوئی یانی چو کمان شهر یاری گوئی

نعلی زده از زر عیاری گوئی در گوش سپهر گوشواری گوئی

یکی از بروج دوازده گانه که در آخر پائیز واقع شده است «قوس»

گویند که در فارسی «کمان» نامند «ابونصر فراهی» در اثرش بنام «نصاب»

گوید :

بر جهاد دیدم که از مشرق بر آوردند سر

جمله در تسبیح و در تهلیل حسی لایموت

چون حمل چون ثور چون جوزا سرطان واسد

سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

«حافظ» در این بیت محراب را تشبیه بکمان ابرو که بشکل نیم‌دایره است نموده :

در مسجد و میخانه خیالت اگر آید محراب و کمانچه زدو ابروی توسازم
کسیکه در معاملات سخت باشد گویند : سخت کمان است یا «کمان او
را نمیتوان کشیدن» فخرالدین اسعد گرگانی گوید :
تو نیز اکنون بکن محکم کمانی بدل یاد آر مهر سالیانی
منوچهری گوید :

هر گز نکند باضعفا سخت کمانی با آنکه بداندیش بودسخت کمانست:
کمانرا در نوشتن قبضه نویسند : مانند « یک قبضه کمان » یا « ده قبضه
کمان»^{۳۵}
صفت زه :

زه بندی است که بر کمان نهند و تیر را بر آن گذارند و اندازند و آن
را از روده گوسفند سازند ، چنانکه فردوسی فرموده است :
ز چوبی کمان کرد وز روده زه ز هر سو بر افکند برزه گره
وزه از چرم گاو و گاو میش و گوزن و بز کوهی نیز میتوان ترتیب داد.
فرخی گوید :

ز سر ببرد شاخ وز تن بدرد پوست بصید گاه ز بهر زه کمان تورنگ
(رنگ بز کوهی است) و چنان معمول بوده است که دو سر آن را که
بر زاغ کمان می‌افتند بواسطه محکم بودن از چرم گاو و مابقی را از ابریشم
می‌ساختند ، چنانکه از این بیت فردوسی قریب بهمین معنی استنباط میشود
که میفرماید :

چون سوافرش آمد به پهنای گوش ز چرم گوزنان برآمد خروش
مقصود از چرم گوزنان دوسرزه است که بکمان می‌افتد و آنرا «سی سر»
می‌نامیده‌اند .

۳۵- روغنی از «سندروس» گیرند و در نقاشی بکار برند و آنرا «روغن کمان» گویند.

چنانکه در گذشته اشاره شد نباید زه کمان سطر باشد و زیاد هم نازک نباشد که زود پاره شود و در هنگام تیر اندازی باید زه کمان را آزمایش کنند که زه زده نشده باشد و پس از آن تیر اندازی کنند «ناصر خسرو» بطور کنایه راجع به استوار بودن «زه کمان» گفته است:

از مهر و وفا زه کمان ساز در فکرو فریب تیروزوبین

زه در اشعار شاعران بسیار بکار رفته است مخصوصاً در شاهنامه فردوسی

چنانکه بعضی آنها ذکر میشود:

چو بر زه بشت اندر آری گره خدنگت نیابد گذر بر زه

و نیز فرماید:

کمان را بزه کرد جنگی فرود پس آن قبضه چرخ بر کف بسود

کمان را بزه بر بازو فکند بپند کمر بر بزد تیر چند

و نیز فرموده است که:

چو نازش به اسب گرانمایه دید کمان را بزه کرد و اندر کشید

نظامی گوید:

تیری از جعبه سفته پیکان جست بر زه آورد و در کشید درست

سعدی گفته است که:

ترا یآوری کرد فرخ سروش و گرنه زه آورده بودم بگوش

«جلال الدین مولوی» گوید:

آدم و حوا کجا بود آن زمان که خدا بنهاد این زه در کمان

«زه کمان» را «چله» نیز گویند و برای وجه تسمیه آن دو وجه ذکر

شده است، چنانکه یادآور می شویم:

۱- چله: نخ و ریسمان تابیده را که برای بافتن البسه تهیه کرده

باشند می گویند، و چون زه کمان را از ابریشم ترتیب میداده اند شاید

باین مناسبت چله گویند.



شکار شیر شاپور دوم (موزه لنینگراد)



خسرو اول در حال شکار



شکار کراز شاپور دوم (موزه کالری امریکا)



بهرام پنجم و آزاده ، مجلس شکار (موزه لنینگراد)

۲ - چون کمان تازه‌ساز را که بخواهند زه بیندازند، چهل روز زحمت دارد، باین جهت «چله» گویند.
«منوچهری» گفته است که:

اندر چلهٔ چهل، کمانت شکند تیر وانرا گلوی آز، نوالت فکند ره
یکی از معانی زه در فارسی «تحسین» و آفرین است. چنانکه فردوسی فرماید:

قضا گفت گبرو قدر گفت ده ملك گفت احسن، فلك گفت زه
«رودکی» نیز گوید:

زه‌دانا را گویند که داند گفت هیچ نادان راداننده نگوید زه

صفت زه گیر:

زهگیر آلتی است شبیه به انگشتری که از عقیق، یشم، استخوان، شاخ، فلزات سازند و در شست دست راست که تیروزه را گیرند بکنند «ابونصر» فراهی گوید:

هدف نشانه غرض هم ختیعه زهگیر است و ترزه آمد و معراض تیرگز میدان
چنانکه در گذشته گفته شد زهگیر نباید بزرگ و کوچک باشد زیرا
اگر بزرگ باشد تیر پراکنده افتد و اگر کوچک و تنگ باشد دست آبله
کند و پهلوی آن نازک نباید باشد و پرمغز و به اندازه باشد.

باید تیرانداز عادت کند که با زهگیر تیر بیندازد و زهگیر را از چرم نیز
میسازند ولی نه بشکل زهگیرهایی که در فوق توصیف شد بلکه شبیه دستکش
یا انگشتانه که در تمام دست یا شست دست راست بکنند، چنانکه از این بیت
فردوسی استفاده میشود:

بمالید رستم کمانرا به دست بچرم گوزن اندر آورد شست

یعنی زهگیر چرمی در انگشت کرد.

«فیروز آبادی» در قاموس و در باره «ختع» چنین می‌نویسد «ختیعه» چرم
پاره ایست که تیرانداز انگشتان خود را می‌پوشاند و باین جهت در فارسی

«زهگیرها» را «انگشتوانه» یا «انگشتانه» نیز می گویند «علاءالدین حسین- غوری» گوید :

گردون به پیش من سر تسلیم خم کند چون برزه کمان بهم انگشتوانه را

صفت تیر :

باید تیر از چوبی تراشیده شود که بسیار سست و سبک وزن مانند چوب بید و صنوبر نباشد ، زیرا بعلت سبکی باد آن را می برد و تیر پراکنده می افتد و همچنین از چوبهای سخت وزین مانند چوب گردو و آبنوس و شمشاد و غیر آن نباید ساخته شود زیرا بواسطه سنگینی دور نمی رود و درست به نشان نمی خورد . بنابراین بهترین چوبها برای تیر «نی» است که در چین و ژاپن و هندوچین و دیگر اقلیمهای گرم میروید و آن را «بامبو» مینامند و بعد از آن چوب «شیرخشت» است که استادان آزمایش کرده اند .

چوب «آزاد» که در نهران به «مازندرانی» معروف است برای ساختن تیر بسیار خوب است . در گذشته های دور تیر را از چوب درختی که «خدنگ» نام داشته که می گویند از جنس درخت «گز» است میساخته اند و چوب درخت مذکور چوب محکم شخی بوده است و از آن زین اسب نیز ترتیب میداده اند چنانکه فردوسی فرموده است :

نشست سیاوش و زین پلنگ رکیب و زار و جناغ خدنگ

و نیز تیر را از چوب درختانی که در عربی آنها را «ساسب» یا «سلیسب» و یا «بغ» می نامیدند میساختند و وضع ساخت تیر چنانست که اولاً نباید از نه قبضه بلندتر و کوتاهتر باشد چنانکه نظامی گوید :

زده دشمن کمانش تام تر بود ز نه قبضه خدنگش تام تر بود

ثانیاً باید دوسر آن از میانش نازکتر باشد ثالثاً اگر کجی یا تاب در آن باشد باید بوسیله آتش آن را راست کرد : چنانکه فردوسی فرماید :

بر آتش هر این چوب را راست کن نگه کن یکی نغز پیکان کهن

وتیر را از چوب گزنیز می ساخته اند ، چنانکه فردوسی فرموده است :

بخوردی یکی چوبه تیر گزین نهادی سرخویش در پیش زین
 ومشهور چنانست که تیر گز ، تیری بود که رستم بچشم اسفندیار زد و
 جز آن تیر از چوب گز ساخته نشده بود . فردوسی در این باب گفته است :

بدین گز بود هوش اسفندیار تو این چوبرا خوار مایه مدار
 ونیز فرموده است :

تہمتن گز اندر کمان را ندزود بدانسان که سیمرع فرموده بود
 تیر را خدنگ گویند یعنی راست و چنانکه ذکر شد تیر نباید کج باشد زیرا
 که تیر کج درست به نشان نمی خورد و پراکنده می افتد . نظامی میگوید:
 تیر کج البته بود کج نشان خواه تو بر چشم چو ابرو نشان
 فردوسی و دیگر شاعران در اشعار خود بسیار خدنگ بکار برده اند و از آن
 دو معنی خواسته اند : یکی راست بودن آن را و دیگری از چوب درخت
 خدنگ را چنانکه ذکر شد :

«فردوسی» گوید :

پس آنکه به بند کمر برد چنگ گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ
 خدنگی بر آورد پیکان چو آب نهاده بر او چار پسر عقاب
 تیر نباید دارای معایب ذیل باشد تا درست بنشان برسد :

– سبک وزن نباشد، یعنی چنانکه در گذشته گفته شد از چوبهای سبک
 ساخته نشده باشد.

– سنگین نباشد.

– زیاد ضخیم و بی اندازه نازک نباشد.

– تاب نداشته و کج نباشد.

– پرش محکم و از پر مرغان بزرگ مانند عقاب و کرکس باشد.

– سوفار وفاق آن بسیار تنگ و زیاد گشاد نباشد.

- پیکان آن بسیار بزرگ و زیاد کوچک نباشد مگر در مواقع لزوم که بعداً ذکر خواهد شد.

- تیر نباید بسیار از حد بلند و یا از اندازه کوتاهتر باشد، زیرا اگر تیر بلند باشد سنگین میشود و در نمی رود و اگر کوتاه باشد ممکن است در وقت کشیدن کمان، به کمان بخورد و به تیر انداز صدمه برساند و حد متوسط آن همان نه (۹) قبضه است که در گذشته ذکر شد.

وضع تیر و اسامی اعضاء و خاصیت هریک از آنها:

سرتیر که شکافی دارد و برزه مینهند بفارسی «سوفار» و در عربی «فاق»^{۲۶} گویند.

فردوسی فرماید.

چو سوفارش آمد به پهنای گوش ز چرم گوزنان بر آمد خروش
فایده سوفار آنست که آنرا برزه نهند و تیر و کمان را بکشند.
هنتهای تیر را پیکان گویند و آن آهنی است که در سرتیر قرار دهند برای
سوراخ کردن - فردوسی گوید:

چرا کم شد آن نیروی پیل مست ز پیکان چرا کوه آهن نخست.
پائین تراز سوفار بمقدار پانزده سانتی متر جای «پر» است. پر را برای
آن به تیر می نهند که تیر راست و مستقیم به نشانه برسد و پر را با سریشم بتیر می-
چسبانند. بر تیر میتوان سه پر و چهار پر قرارداد: چنانکه فردوسی فرموده است:

خدنگی بر آورد پیکان چو آب نهاده بر او چار پر عقاب

وسط آن را چوبه گویند و آن تمام تیر را تشکیل داده است.

یکی از اقسام تیر، تیر دو شاخه است که تیر اندازان بکار میبرده اند.
وضع آن چنانست که سوفاران یکی و پیکان آن دو بوده، یعنی سرتیر دو شاخه
بوده و در مواقع لازم بکار میرفته است. چنانکه تیری که رستم ترتیب داده و

۲۶- فاق = الفوقه : موضع الوتر من رأس السهم .

بر چشم اسفندیار زد دوشاخه بوده است. فردوسی گوید:
سه تیر دو پیکان بدو در نشان بسدادم ترا از گزندش نشان
و نیز گوید:

بدو نوك پیکان دو چشمش بدوخت بمرد آتش کینه چون بر فروخت
یکی از اقسام تیر «ناوك» است و آن چنانست که ناوی از آهن ترتیب داده
که تقریباً يك ذرع کم و بیش طول آنست و قطر آن بقدر انگشت میانه (وسطی)
بوده و شکافی از ابتدا تا انتهای آن قرار داده اند و يك سر آنرا بشکل قلم بریده
و سوراخی بر آنست و بندی از آن گذرانیده که آنرا در انگشت کوچک دست
راست اندازند تیر يك و جب (تقریباً پانزده سانتی متر) بیشتر طول ندارد ،
در میان آن گذاشته و با کمان مثل تیر معمولی اندازند. تیر نساوك از دیگر
تیرها بیشتر رود ۳۷ شاعران مکرر در اشعار ذکر کرده اند. فردوسی
فرموده است:

نهادند صندوق بر پشت پیل زمین شد بگردار دریای نیل
هزاران دلیران روز نبرد بصندوق در نساوك انداز کرد
(در حدود «فراهان» اراك بعضی اوقات تیرهایی یافته شده که خیلی شبیه
به تیر نساوك است، ولی تماماً از آهن ساخته شده و حتی پر آنها هم از آهن
است و تقریباً پانزده سانتی متر طول دارند که ریش سفیدان می گویند تیر
ناوك بوده است)

و نیز یکی از اقسام تیر «تموك» است که زخم آن غیر قابل علاج و مهلك است
زیرا همینکه بدن انسان یا حیوان فرو رود بآسانی بیرون نیاید. عماره
هر روزی گوید:

پسر خواجه دست برد بکوك ۳۸ خواجه او را بزد به تیر تموك

۳۷- شاید تفنگک را از روی نساوك اقتباس و ساخته باشند .

۳۸- كوك .

پدرم را عقیده براین بود که مقصود از تیر تموك ، پیکان آنست و آن پیکانی است سه پهلو و بر خلاف تمام پیکانها ساخته شده زیرا پیکانهای معمولی دنباله دارد که در چوبه تیر جایگیر شده و با سریشم و پی محکم نموده که بیرون نیاید و این پیکانها سوراخی در آنست که چوبه تیر در آن قرار داده میشود و باین واسطه در وقت کشیدن تیر از محل خود پیکان در زخم مانده و چوبه تیر بیرون آمده و باین جهت باید زخم را شکافت و پیکان را بیرون آورد . شاید باین دلیل می گویند زخم تیر تموك مهلك است . از این اشعار فردوسی که در داستان «رستم و اسفندیار» در هنگام زخم دار شدن رستم فرموده همچو استفاد میشود که پیکان تیر در بدن رستم ورخش مانده بود که سیمرغ از بدن آنها بیرون آورده و از قرار معلوم تیر و پیکان تموك بوده است .

چنانکه گوید :

بمنقار از آن خستگی خون کشید و زان هشت پیکان به بیرون کشید
و نیز یکی از اقسام تیر «تیر تخش» است که آنرا شبیه به «شهب دنیازک»
که شبها در آسمان ظاهر میشود ، کرده اند ، چنانکه بعداً ذکر خواهد شد .
فردوسی فرماید :

همه بنده در پیش رخس منند جگر خسته تیر تخش منند
ولی گویا آن تیر ، تیر کمان نبوده است باین دلیل که «تخش درخش»
در فارسی «روشنائی و فروغ» است و بهمین ملاحظه هم شهاب دنیازک را تیر تخش
گویند ، یعنی تیر روشن و این تیر گلوله ای بوده است مجوف که آنرا از
نفت انباشته و قتیله ای بر آن قرار داده و آتش زده و بوسیله «کشکنجیر» و
«منجنیق» که شرح آن گذشت بشهرها و قلاع دشمن پرتاب میکردند و یا
گلوله ای از کهنه ساخته و به نفت آلوده و آنرا بهمان ترتیب بسمت قلاع دشمن
می انداختند و این عمل را «نفت اندازی» می نامیدند ، چنانکه سعدی در
گلستان اشاره باین مطلب کرده است : «هندوئی نفت اندازی همی آموخت
او را گفتند ترا که خانه نیین است ، بازی نه این است» و چون این گلوله ها

در حال اشتعال پرتاب می‌شد لذا موسوم به «تیرتخش» شده است یعنی تیر روشن و شاید تیر چرخ که سابقاً ذکر شد، نیز همین گلوله‌های نفت باشد که در بالا گفته شد و این نوع تیر آتشین را «آتش‌افرازه» نیز گویند. و دیگر از اقسام تیر، دندان گوساله است که پیکان آن از استخوان و شبیه به دندان گوساله بوده یا عین دندان گوساله را بجای پیکان استعمال می‌کردند و ممکن است این عمل راجع به زمانی و دوره ایست که انسان هنوز پی بوجود آهن و فلزات دیگر نبرده بوده است. و نیز یکی از اقسام تیر «تارچه» است که گویا منصوب به تاتارها و مغولها بوده است، اگرچه از باب لغت در فرهنگها این دو قسم تیر یا پیکان اخیر را نام برده‌اند ولی شناخته نشد که اینها چه نوع پیکان یا تیر بوده است و چه مزیت و رجحان و امتیازی بر دیگر تیرها داشته‌اند.

آنچه از اشعار شاعران و تواریخ و نقوش ملل قدیم استفاده می‌شود، تیرهاییکه ملل کهن بکار می‌بردند چندان تفاوتی با تیرهای معمولی نداشته جز بلندی و کوتاهی آنها که سبب امتیاز آنهاست، چنانکه تیرهاییکه در روم و یونان بکار می‌بردند از تیرهای ملل دیگر کوتاهتر بوده است. تیرهاییکه در این اواخر در اروپا معمول بوده و با کمانهای آهنی پایه دارند اخته می‌شد بسیار کوتاه و قطور و با پیکانهای پهن و بدون سوفار بوده است. تیرهای ملل وحشی که بکار می‌بردند و همچنین تیرهاییکه در ایام قدیم در کشور چین و ژاپن استعمال می‌کردند خیلی بلندتر از تیرهای معمولی و متداول در ایران است و تقریباً به قد انسانست. فردوسی در شاهنامه، تیر رستم را توصیف کرده که چنین استنباط می‌شود از دیگر تیرهای آن زمان بلندتر بوده است. چنانکه ذکر می‌شود:

سوارى فرستاد خاقان دمان	چو برگشت رستم هم اندر زمان
همی پر و پیکانش در خون کشند	کزان نسامور تیر بیرون کشند
مر آن تیر را نیزه پنداشتند	میان سپه تیر بگذاشتند

و دیگر شاعران نیز تیر رستم را توصیف کرده‌اند. چنانکه «خاقانی شیرواهی» گوید:

یک‌دشنه ز ذولفقار حیدر يك چوبه ز تیر پوردستان
جای تیر را «ترکش» یا «تیرکش» و «تیردان» و «کیش» و «شغا» گویند:
راجع به ترکش فردوسی فرموده است که:

چنین گفت رستم که آژیرباش شب و روز با ترکش و تیرباش
«فخرالدین اسعد گرگانی» گوید:

اگر بر تیرداری ترکش ناز همه تیرش تو بر عاشق مینداز
«سعدی» گفته است که:

ندیدم‌ش روزی که ترکش نه‌بست ز پیکان پولادش آتش نجست
و نیز گفته است که:

چنین گفت گرگین بفرزند خویش چو قربان پیکار بر بست و کیش
فردوسی درباره «شغا» گوید:

ببفکند رستم شغاد کمان همه‌خیره گشته برایشان «کیان»
(کیان در فارسی صحرا گرد و چادر نشین را گویند)

زدن تیر را عموماً و اتصال دو چیز را با تیر بیکدیگر خصوصاً دوختن گویند، زیرا که تیر را بسوزن و آن چیز را بلباس تشبیه مینمایند، چنانکه شاعری گوید:

چاکران تو که رزم چو خیاطانند گرچه خیاط نیندای ملک کشور گیر
فردوسی دوختن را بهر دو معنی بسیار بکار برده است، از جمله راجع بدوختن دو چیز فرموده است:

درخت و برادر بهم بر بدوخت بهنگام رفتن دلش بر فروخت
و نیز زدن تیر را نشانیدن گویند، نظامی گوید:

تیر کج البته بود کج نشان خواه تو بر چشم چو ابرو نشان

انداختن تیر را رها کردن و گشاد دادن و راندن و زدن نیز گویند :
ناصر خسرو راجع به انداختن گوید :

ناگه ز قضا سخت کمانی ز کمینگاه تیری چو قضا و قدر انداخت بر او راست
اسدی طوسی راجع به رها کردن گوید :

چو شب تار شد تیر آمد رها بدان آتش و دود چون ازدها
فردوسی در باب گشاد دادن گوید :

یکی تیر بر اسب نستینها رسید از گشاد بر بیژننا
و نیز در باب زدن فرموده است :

بزد راست بر چشم اسفندیار سیه شد جهان پیش آن نامدار
گذاردن تیر را در کمان «راندن» نیز گویند :

چون نزدیک شد راند اندر کمان بزد بر بر سینه پهلوان
خارج شدن تیر را از کمان بسته و پریده و یا جستن و پریدن، فردوسی
و دیگر شاعران بکار برده اند
سعدی گوید :

چون قامت کمان صفت از غم خمیده شد چون تیر ناگهان ز کمندم بجست یار
نشانه تیر را «آماج» و جای آنرا «آماجگاه» گویند و آن چنانست که
بالشی بسیار بزرگ دوزند و از گاه پر کنند و در جایی نصب نمایند و نشانه
را بر آن نهند که تیرها نشکند. فرخی سیستانی گوید:

گرموی بر آماج نهی موی بدوزی این از گهر آموخته ای تو نه بتلقین
فردوسی راجع به آماجگاه فرموده است:

زمین است آماجگاه زمان نشانه تن ما و چرخش کمان
بعضی اوقات برای ظاهر بودن نشانه دایره قرمزی در آماج میگذاشتند.
چنانکه «بسحق اطعمه» در این بیت اشاره باین نکته کرده است.

بر روی نان بین آن زخم پیکان چون صندلی سرخ بر روی آماج
(آماج گاو آهن را نیز گویند)

میدانیکه سواره تیراندازی نمایند «اسپریس» یا «اسب ریس» گویند و در فارسی مطلق میدان است. نشانه تیر را «تگرگ» نیز گویند و هنگامیکه عده‌ای تیرانداز در نبردها و جنگها بطور دسته جمعی تیراندازی کنند، اینکار را «تیرباران» گویند، فردوسی فرماید:

یکی تیرباران بکردند سخت چو باد خزان بر دز و بردرخت
سعدی گوید:

چون که دل بادوستداری روی بردشمن مکن تیرباران قضارا جز رضاچوشن مکن
هر چیز راست و مستقیمی را به تیر تشبیه کنند و نیز قدو قامت و مهرگان
و چشم و کرشمه و ناز و غمزه و نظر و نگاه و عشق خوبانرا شاعران به تیر تشبیه
کرده اند «بهرامی غزنوی» در بیتی سه فقره از آنرا ذکر کرده است:

بغمزه تیروهرزه تیرو قدو قامت تیر برو کمان و بیازووزان فکنده کمان
سعدی نیز گوید:

ابرویش خم بکمان ماند و قدر است چو تیر کس ندیدم که چنین تیرو کمانی دارد
حرف از دهان بیرون آمده و کار گذشته را که دیگر امید بازگشت در
آن نیست، شاعران بتیر از کمان رفته تشبیه کنند و از امثال معروف که «کار از
دست و تیر از شست رفت» «ناصر خسرو» در بیتی سخن را به تیرو کمان را بدهان
تشبیه کرده است:

در سپه علم حقیقت ترا تیر کلا هست و دهانت کمان
قضا و قدر، بلا و اجل، هلاک، ملامت، طعنه، غم، دعا، آه، جور، جفا،
فراق، قهر و غضب را نیز شاعران به تیر تشبیه کرده اند.

در زمان جاهلیت در میان اعراب قماری معمول بوده که با تیر بازی
میکردند و نیز با آنها استخاره و استشاره مینمودند و این قمار بازی مخصوصاً
در اسلام نهی شد.

تیردوراندا را «پرتاب» گویند که برای امتحان کمان یا قوت تیرانداز، اندازند تا معلوم شود تیر که پیشتر رود. فرخی گوید:

آماج تو از بست بود تا به سنجاب
پرتاب تو از بلخ بود تا بفلسطین
فخرالدین اسعد گر گانی گوید:

از آن خوانند آرش را کمان گیر
که از ساری بمرو انداخت یک تیر
تو اندازی بجان من ز کور آب
همی هر ساعتی صد تیر پرتاب
ترا زبید نه آرش را سواری
که صد فرسنگ بگذشتش ز ساری
و داستان «آرش کمانگیر» یا «آرش شیواتیر» چنان مشهور خاص و عام
است که نقل داستان او در اینجا مایه تطویل کلام است.

صفت پیکان:

پیکان آهنی است که بر نوک تیر گذارند برای سوراخ کردن و در اشعار
شاعران مکرر ذکر آن نموده‌اند.
فردوسی فرماید:

ز پیکان تیر آتشی بر فروخت
هر آن گوریکسره آتش بسوخت
سعدی گوید:

که در سینه پیکان تیر تبار
به از نقل ما کول ناسازگار
پیکان بر چند قسم است:

پیکان نوک گنجشگی - و آن پیکانیست بسیار کوچک و فقط برای تیر
دوراندا و پرتاب بکار میرود، زیرا سبک است و تیر دور میرود.

پیکان مشقی - و آن پیکانیست مثل گلوله که اگر بجائی برخورد فرو
نمی‌رود و فقط برای آنستکه نوک تیر معیوب نشود و نشکنند. پیکان زره شکاف
یازره دوز، و آن پیکانیست بسیار باریک و بلند برای اینکه از حلقه‌های زره
بگذرد، چنانکه سعدی بطور کنایه اشاره باین معنی کرده است:

نوک تیر مرژه از جوشن جان میگذرانی
من بیچاره بگفتم که چرا سخت کمانی

پیکان برگ بیدی - و آن پیکانیست شبیه برگ بید، پهن و باریک و بلند. فردوسی فرموده است:

تیریکه پیکانش بد بید برگ فرو دوخت با تارك ترك ترك

پیکان بسیار تیز و برنده را در فارسی «سکرن» (بفتح س و را) گویند، شاید پیکان زره - شکاف باشد که دارای این صفت است.

«نظامی» نیز در باب پیکان برگ بیدی گفته است:

گر آری بخر و ارها درع و ترگ کجا با شدت تاب یک بید برگ

پیکان میوه بر، و آن پیکانیست بسیار پهن.

یکی از هنرهای تیرانداز آنست که باتیریکه پیکان آن میوه بر است بطوری میوه را در سردرخت نشانه کند که نصف آن بدرخت مانده و نیم دیگر را با تیر قطع کند.

پیکان بیلک - یا بیله که آنرا در فارسی عذار نیز گویند و آن پیکانیست که بشکل بیل ساخته میشود.

مسعود سعد سلمان گوید:

فکنده ناخج^{۳۹} در مغز کفر تا دسته

نشانده بیلک در چشم ترك باسوفار

پیکان سه پهلو که زخم آن مهلك است، يك نوع پیکان سه پهلو در گذشتهها معمول بوده و بکار میرفته که وضع آن برخلاف تمام پیکانها بوده است، زیرا پیکان، دنباله ای دارد که انتهای چوبه تیر را سوراخ کرده و دنباله پیکان را با سریشم در آنجا محکم نموده و پی بروی می پیچند که بیرون نیاید و این پیکان سوراخی در انتها داشته که چوبه تیر در آن جا گرفته می شد و باین واسطه در وقت کشیدن تیر از محل زخم، پیکان در زخم مانده و تیر خارج

۳۹- ناخج نام حربه ایست شبیه تبرزین.

میشده است. شیخ سعدی بطور کنایه در بیتی اشاره باین نوع پیکان و تیر نموده است:

هر کرا نوبتی زند آن تیر در جراحت بماند پیکانش

این نوع تیر و پیکان را در فارسی «تموک» می نامیدند، چنانکه در صفت تیر گفته شد.

یکی از اقسام پیکان «دندان گوساله» است که شبیه بدن دندان گوساله و یا عین دندان گوساله بوده است و نیز یکی از اقسام پیکان، پیکانیست که در فارسی آنرا «گلمر» گویند. اگرچه ارباب لغت در فرهنگها ذکر کرده اند، ولی شناخته نشد که چه قسم پیکانست. - پیکان زنبورک - پیکان زاغونول که شبیه بمنقار زاغ است و پیکان زبان گاو که گویا بشکل زبان گاو است. فردوسی در بیتی از «پیکان لهراسبی» یاد کرده است که گویا امتیازاتی داشته است:

ببینی کنون تیر گشتاسبی دل شیر و پیکان لهراسبی

و برای اینکه زخم تیر مهلك شود، پیکان آنرا با زهر آب میداده اند. در عرب معمول چنان بوده است که برای مسموم کردن پیکان تیر آنرا داغ کرده و در بول شتر میگذارند تا زهر آلود شود.

یکی از پادشاهان سلسله سامانی پیکانهای تیر خود را از طلا میکرد، چنانکه رودکی بر این مطلب اشاره کرده است:

شاهی که بروز رزم از رادی زرین نهد او بتیر دریکن

تا کشته او از آن کفن سازد تاخسته او از آن کند درمان

بعضی از شاعران پیکان را بطور کنایه در اشعار خود بجای تیر بکار برده اند:

فردوسی فرماید:

بکش چرخ پیکان سوی اسب ران که تا خسته گردد هیون گران

سعدی نیز گفته است که:

هر کو نظری دارد با یار کمان ابرو

باید که سپر باشد پیش همه پیکانها

در بعضی مواقع فردوسی تیروپیکانرا تشبیه به آلماس کرده است بجهت تندی

وتیزی و برندگی آن :

برق کمانخانه مدرسه پیکان

چنانکه فرماید:

زره پیش او همچو قرطاس بود

به تیریکه پیکانش الماس بود

ونیز فرماید:

ز تیمار رستم دلش بردمید

چو گودرز باران الماس دید

و جلال الدین مولوی نیز بطور کنایه فرموده است:

نکته‌ها چون نوك الماس است تیز

چون نمداری اسپری واپس گریز

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پژوهشی نو

در زمینه روابط ایران با بیگانگان در سده ۱۲ هجری

۱ - انگلستان

پس از آنکه شاه عباس اول
(۹۸۹/۱۵۸۱ - ۱۰۳۸/۱۶۲۸)
موفق شد در سال ۱۶۲۲ با پشتیبانی
کشتیهای انگلیسی پرتغالی‌ها را
از خلیج فارس رانده و قدرتی در
آن ناحیه بدست آورد، بندر
جرون یا کمبرون را از دست آنان
در آورده آنجا را بندر عباس
نام داد .

بقلم

دکتر سحاب‌آهاله مدرسه لیسه قزوین

مهدی روشن ضمیر

با حملهٔ افغانان به اصفهان و
پایان یافتن حکومت صفوی
اغتشاش و ناامنی در ایران رخ
داده و تجارت پرسود و بارونق
اروپائیان در این کشور از بین
رفته و تجارتخانه‌های آنان تعطیل
و یابکلی خراب شدند.^۱
با ظهور نادر وضع سیاسی
ایران بصورت بهتری درآمده و

کارهای دولتی سرو صورتی گرفت ولی امر تجارت چندان توسعه نیافت چون
همه‌ی وقت نادرشاه صرف سرکوبی افغانها و بیرون کردن روسها و عثمانیان

۱ - نیبور جلد دوم ص ۹۴ / ملکلم جلد دوم ص ۵۴۶ بعد / پارسونس ص ۱۹۱ / لوفت ص ۵۸ / هدایتی

۲۲۸ بعد / ویلسن ۱۷۶ .

میگردید بهمین جهت فرصتی برای توسعه امور بازرگانی چه از طرف شاه و چه مردم نبود. در پایان کار هم که نادر بخیال فراهم کردن نیروی دریائی و توسعه تجارت افتاده بود اجل مهلتش نداده و بقتل رسید. این شاه اولین پادشاه ایرانی بود که بخیال کشتی و کشتیرانی افتاده بود. ۲ برای ساختن کشتی در خلیج فارس نادر فرمان داده بود که چوب از جنگلهای مازندران بریده و توسط رعایا دست بدست بسواحل خلیج فارس برسانند. در بندر سورات هم بیست کشتی برای ایران ساخته و آماده شده بوسیله کشتیرانان هندی بسوی ایران رانده شده در بندر عباس لنگر انداختند.

در سال ۱۷۴۳ میلادی جان التون بفرمان نادرشاه در دریای مازندران شروع به ساختن کشتی کرده و با گرفتن لقب «جمال بیگ» بریاست کل کشتی منصوب گردید. جان التون توانست با زحمات زیاد یک کشتی ۲۳ پوندی بآب اندازد. در خلیج فارس اسکله ای ساخته و مشغول کشتی سازی شدند. ولی پس از قتل نادر موضوع کشتی و کشتی سازی از بین رفت. بدنه شکسته شده این کشتی های نیمه تمام در اسکله تا اواسط قرن نوزدهم موجود بوده و سیاحان اروپائی آنها را دیده و شرح داده اند. ۳ نیروی دریائی نادرشاه در خلیج فارس هنگام مرگش به ۲۲ تا ۲۵ کشتی رسیده بود. ۴ کلیه این کشتی ها در انقلابی که پس از مرگ نادر در ایران رخ داد توسط شیخ های بنادر خلیج فارس بغارت رفتند^۵ بطوریکه کریم خان زند در آغاز کارش بکلی فاقد نیروی دریائی بود. ۶

- ۲- ویلسن ۱۷۶/ وارینگ ۱۳۶/ ملکم جلد دوم ۱۰۲/ بریجس XCIX / سایکس جلد دوم ۲۷۱/ بیعد فارستامه ناصری ۱۹۳/ اوپنهایم ۳۴۰/ شفرد ۱۲۵.
- ۳- سایکس جلد دوم ص ۲۷۲/ وارینگ ص ۱۳۶/ سرهارفورد جونز بریجس در سال ۱۷۸۴ در بوشهر سه کشتی نیمه تمام و شکسته را دیده است (بریجس XCIX) .
- ۴- نیبور جلد دوم ص ۹۳ .
- ۵- کارملایت جلد دوم ص ۱۲۰۸/ شمیس ص ۱۲۵ .
- ۶- نیبور جلد دوم ص ۹۳ .

همانطور که در بالا بدان اشاره شد در اثر ناامنی و شورشی که پس از قتل نادر شاه در ایران رخ داد تجارتخانه‌های اروپائیان دستخوش غارت و چپاول شده بیشتر آنها تعطیل و از بین رفتند. در ژانویه سال ۱۷۴۸ امیر اسلان خان حاکم تبریز سردار خود رضاقلی خان را مأمور غارت تجارتخانه انگلیسها در رشت نموده که اموال تجار انگلیسی را چپاول نمایند.^۷

هنگامیکه علیمردان خان بختیاری اصفهان را فتح کرد سربازان او پس از تاراج شهر به تجارتخانه انگلیسها حمله کرده و آنرا غارت کردند.^۸ و نسبت به کنسول انگلیس عمل منافی عفت انجام دادند. بندر عباس که مهمترین بندر تجارتهای آن زمان بود نیز اهمیت خود را ازدست داده بکلی رو بخرابی نهاده بود. Surgeon Ives که در سال ۱۷۵۸ میلادی بندرعباس را دیده چنین نقل میکند: «در حال حاضر این محل بکلی بی اهمیت است تنها ساختمانی که سالم مانده و میتوان بدان اهمیتی داد دو ساختمان تجارتخانه انگلیسها و هلندیها میباشند. شهر کاملاً منظره خرابه‌ای را نشان میدهد که آثاری از دوران آبادانی در آن بسختی دیده میشود آشوب و انقلاب کلیه امور تجارتهای انگلیسها را در این محل نابود و خراب کرده است»^۹ از طرف دیگر بسبب شروع جنگهای هفت ساله در اروپا (۱۷۵۶) که آثار آن در خاورهم نمودار شده بود مراکز تجارتهای انگلیسها در خلیج فارس و بنادر ایران بمخاطره افتاده رو ب نابودی بودند.

در ۱۵ اکتبر ۱۷۵۹ يك اسکادران کشتی جنگی فرانسوی که حامل پرچم هلندی بودند به بندر عباس حمله کرده و بنای تجارتخانه انگلیس را که توسط شخصی بنام دو گلاس و ۱۶ نفر ملوان محافظت میشد بمباران

۷- هانوی جلد دوم ص ۴۵۵ .

۸- رستم‌التواریخ نسخه خطی برلین ورق ۲۵۴ الف ببعده/ ویلسن ۱۷۶/ فلسفی ۱۶۰ .

۹- نقل از ویلسن ص ۱۷۶ .

کرده و پس از وارد کردن خرابی زیاد بان در ۳۰ اکتبر مراجعت کردند.^{۱۰} سال بعد انگلیسها مجدداً ساختمان تجارتخانه خود را بنا کردند.^{۱۱} در سال ۱۷۶۱ میلادی (۱۱۷۵ هجری) ناصر خان لاری حاکم لار که از اوضاع آن زمان سوء استفاده کرده و در آن نواحی قدرتی بدست آورده بود بانگلیسها فشار آورده مبلغ هزار تومان از آنان باج گرفت^{۱۲} این رفتار ناصر خان نیز باعث شد که انگلیسها بیش از پیش از ادامه اقامت و تجارت در بندرعباس مأیوس شده درصدد ترک آن برآمده برای انتقال تجارتخانه خود به محل مناسبی به تکاپو و جستجو برخاستند. پس از آنکه در باره نقاط مختلف و قابل سکونت و تجارت تحقیقات کامل بعمل آوردند بصوابدید نماینده کمپانی تجارتی انگلیس دو گلاس Douglas به بندر بوشهر نقل مکان کردند.^{۱۳}

در سال ۱۷۶۳ دو گلاس بنمایندگی کمپانی انگلیس باشیخ سعدون شیخ بندر بوشهر معاهده تجارتی بسته و بموجب آن انگلیسها اجازه گرفتند در بندر بوشهر مشغول تجارت شوند. بنای ساختمان تجارتخانه انگلیسها بخرج شیخ سعدون ساخته شد^{۱۴} بستن این قرارداد یکی از اتفاقات مهم سیاسی و تجارتی در خلیج فارس بشمار میرود. نماینده کل شرکت هند شرقی انگلیس در خلیج فارس پرایس Mr. Price پس از عقد قرارداد باشیخ سعدون شخصی بنام دورنفور د Durnford را بنمایندگی از طرف خود بخدمت کریم خان زند فرستاد. کریم خان هم که آرزو داشت بهرنحوی شده اقتصاد کشور را که در این زمان بسکلی از بین رفته بود توسعه داده سرو صورتی بدان

۱۰- کارملایت جلد اول ص ۶۶۲ زیرنویس شماره ۲ / ویلسن ۱۷۷ .

۱۱- کارملایت جلد اول ص ۶۶۲ .

۱۲- ملکم جلد دوم ص ۱۴۳ بعد / کارملایت جلد اول ص ۶۶۲ / سایکس جلد دوم ص ۲۸۰ .

۱۳- ویلسن ص ۸-۱۷۷ / کارملایت جلد اول ۶۶۲ / ملکم جلد دوم ص ۱۴۳-۴ / کلی ص ۵۲ .

۱۴- ویلسن ص ۱۷۹ .

بدهد با کمال میل این نماینده را پذیرفته^{۱۵} و پس از مذاکرات لازمه با او در تاریخ ۲۳ ذوالحجه ۱۱۷۶ مطابق پنجم جولای ۱۷۶۳ میلادی فرمانی از طرف کریمخان صادر شد^{۱۶} که بموجب آن به انگلیسها حق داده شد با کمال آزادی در ایران بتجارت مشغول شده و قرارداد آنان با شیخ سعدون نیز بدان مناسبت تأیید گردید. مفاد فرمان کریمخان زند عیناً در زیر نقل میگردد:

«مراحم والطف بی‌پایان خداوند بی‌زوال فتح و فیروزی را نصیب بنده درگاه خود کریمخان زند فرموده و او را یگانه حکمران ممالک ایران قرارداد و بوسیله شمشیر او امنیت و آسایش را در تمام اطراف و نواحی این مملکت برقرار نموده است. از آنجائیکه لطف خداوندی شامل حال است که دوباره جلال و قدرت و عظمت گذشته ایران در آن سرزمین ایجاد شود و تجارت و معاملات در تحت اجرای عدالت کامل رواج پیدا کند الحال نظر باینکه جناب ویلیام اندریو پرایس نماینده ملت انگلیس به خلیج فارس وارد شده و دارای اختیارات مخصوص میباشد که در بوشهر ایجاد کارخانه نماید و مستر بنجامین جرویس را در آنجا مقیم کرده و او نیز بموجب دستور نماینده فوق‌الذکر مستر توماس دورن فوراً استغف هر میت را نزد اینجناب فرستاده تا از من فرمانی تقاضا نمایند که اجازه بدهم بموجب سابقه قدیمی که در تجارت این مملکت داشتند مجدداً در آن تجارت نمایند. اینک بمیل و اراده خود و نظر به حسن دوستی که نسبت بملت انگلیس دارم بنماینده فوق‌الذکر که از طرف پادشاه و کمپانی خود رسالت دارد این مقررات را که غیر قابل تغییر و با ایمان کامل باید محترم شناخته شود بموجب فرمان مخصوص اعطا مینمایم. کمپانی انگلیس میتواند هر مقدار زمین که برای تجارتخانه خود لازم دارد در بوشهر یا در هر محلی که میخواهد در سواحل خلیج فارس کارخانه بسازد

۱۵- بریجس CVIII-CIX / ویلسن ص ۱۷۸ / سایکس جلد دوم ص ۲۸۰.

۱۶- متن فرمان بانگلیسی در کتاب اسناد Aitchison ص ۴۴ و هرسلت ص ۱۱ و سایکس جلد دوم ص ۲۸۱-۲۸۰ مشروحاً ذکر گردیده است.

اختیار کند و هر چند توپ بخواهند در آن کارخانه سوار کنند ۱۷ مجاز خواهند بود در باب حقوق گمر کی هیچ نوع حقوق گمر کی بمتاع انگلیسها یا بآن متاعی که از ایران خارج میکنند تعلق نخواهد گرفت نه در بوشهر و نه در سایر بنادر خلیج فارس مشروط بر اینکه هیچ وقت اموال یا متاع سایرین را چه واردات باشد و چه صادرات جزء متاع خود قلمداد نکنند.

تجارت انگلیسی مجاز میباشد متاع خود را چه در بوشهر و چه در سایر نقاط مملکت بفروش برسانند و هیچ نوع مالیاتی از آنها دریافت نخواهد شد مگر اینکه شیوخ و یا حکام بنادر فقط حق دارند سه درصد از آنها حقوق گمر کی برای متاعی که صادر میکنند دریافت دارند. هیچیک از ملل اروپائی حق ندارد متاع پشمی جز انگلیسها به بنادر خلیج فارس وارد نماید و هر گاه کسی چنین عملی را انجام دهد بدون ملاحظه متاع اوضبط دیوان اعلی خواهد گردید.

هر گاه یکی از تجار ایرانی بکمپانی انگلیس حقا مدیون شد شیخ محل یا حاکم او را مجبور خواهد نمود قرض خود را تأدیه کند در صورتیکه حاکم یا شیخ نتواند وصول نماید کمپانی انگلیس خود مجاز خواهد بود بطریقیکه صلاح میداند طلب خود را از مدیون وصول کند.

در تمام نقاط ایران کمپانی انگلیس میتواند متاع خود را بهر کسی که صلاح میداند بفروش رساند و در هیچ نقطه حاکم یا شیخ حق ندارد از متاع وارده یا صادره آنها جلو گیری نماید.

وقتی که یک کشتی انگلیسی وارد یکی از بنادر خلیج فارس میشود هیچ یک از تجار مجاز نیستند محرمانه با آنها معامله کنند مگر با اطلاع و رضایت نماینده مقیم کمپانی انگلیس.

هر گاه یکی از کشتیهای انگلیسی در سواحل خلیج فارس بجا نشیند یا شکسته گردد حاکم محل و یا شیخ آنجا حق ندارد از اموال آن برای خود

۱۷- در متن انگلیسی قرارداد تبصره يك قيد گردیده که بزرگی این توپها نباید از ۶ یوند بیشتر باشد به مرسلت ص ۱۱ و سایکس ص ۲۸۱ پاورقی مراجعه شود.

سهمی قائل شود بلکه به عملجات آن کشتی کمک خواهند نمود و آنچه که در قوه دارند مساعدت میکنند شاید بتوان آن کشتی را نجات دادا گرنه توان همه را خلاص نمود اقلاً قسمتی از آن کشتی یا متاع آن را که ممکن بشود نجات خواهند داد.

کمپانی انگلیس و آن اشخاصیکه در حمایت آنها هستند در هر نقطه از نقاط ایران در بجا آوردن مراسم مذهبی خود آزاد هستند و کسی حق ندارد متعرض آنها شود.

هر گاه سرباز یا ملاح و یا غلامان انگلیسها در هر قسمتی از ایران فراری شوند بآنها پناه نباید داده شود و یا اینکه آنها را بفرار تشویق کنند بلکه میبایست بانیت خوب آنها را بانگلیسیها تسلیم کنند. البته این قبیل اشخاص را برای دفعه اول و ثانی تنبیه نخواهد نمود.

در هر محلی که انگلیسها دارای تجارتخانه شوند مترجمین و سایر نوکرانهای آنها از ادای هر مالیاتی معاف خواهند بود، همچنین این اشخاص در تحت اوامر آنها بوده و مطیع حاکم آنها خواهند بود و کسی دخالت نخواهد کرد. در هر جائیکه انگلیسها مقیم باشند در آنجا یک محل در اختیار آنها خواهد بود که اموات خودشان را در آن محل دفن کنند و هر گاه محتاج به محلی باشند که در آنجا برای خودشان باغی احداث کنند اگر آن زمین متعلق به پادشاه باشد مجاناً او گذار میشود، اگر مال غیر باشد یک قیمت عادلانه در مقابل آن خواهند پرداخت، خانه ای که سابقاً کمپانی انگلیس در شیراز دارا بوده اینک من آنرا با آب و باغچه که ضمیمه آن بوده بانگلیسها مسترد میدارم.^{۱۸} پس از صدور این فرمان کریم خان قرارداد الحاقی دیگری بدان افزوده فرمانی با شرح زیر صادر نمود:

«نظر بآنچه که سابقاً معمول بوده انگلیسها مجاز میباشند اجناسی که لازم

۱۸- نقل از محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم صفحه ۴۰۴.

دارند و باب انگلستان و هندوستان میباشد از تجار ایرانی خریداری نمایند مشروط بر اینکه این خرید و فروش بین انگلیسها و ایرانیان برضایت طرفین و بقیمت عادلانه انجام گیرد، انگلیسها مجاز نیستند تمام وجوه مالالتجاره خودشان را که در ایران بفروش میرسانند بخارج حمل کنند زیرا که این عمل انگلیسها مملکت ایران را از حیث ثروت و امکنت فقیر خواهد نمود و در نتیجه بطور کلی تجارت ایران صدمه خواهد دید.

در هر نقطه که انگلیسها برای تجارت اقامت مینمایند به هیچوجه نباید اسباب زحمت و اذیت مسلمانان را فراهم آورند و هر قدر جنس یا مالالتجاره وارد ایران مینمایند حق تقدم را در خرید به تجار معروف و اشخاص معتبر خواهند داد. انگلیسها مجاز نیستند مامن یا پناه با اتباع یاغی پادشاه بدهند و حق ندارند آنها را از مملکت ایران بخارج ببرند و باید هر کس که باشد همینکه به آنها پناه برد او را گرفته فوری تسلیم عمال پادشاه ایران بکنند البته تقصیرات اول و دوم مجازاتهای سخت نخواهد شد.

انگلیسها به هیچوجه من الوجوه حق ندارند نه مستقیماً نه بطور غیر مستقیم به دشمنهای پادشاه ایران مساعدت کنند، هر گاه غفلت نموده مرتکب چنین عملی بشوند مورد غضب شهر یاری شده مجازات سخت خواهند دید . این فرمان در شیراز بتاريخ ۲۳ ذی حجه ۱۱۷۶ مطابق دوم ژوئیه ۱۷۶۳ صادر شده است.^{۱۹}

یکی از نکات مهم این فرمان الحاقی این بود که بموجب آن انگلیسها مجاز نباشند کلیه پولی را که از فروش کالاهای خود در ایران بدست میآورند از کشور خارج کنند بلکه بجای آن ناچار بودند اجناس ایرانی صادر نمایند. در اینجا متوجه میشویم که کریم خان زند با وجود بیسوادی باچه هوش و ذکاوتی این امر اقتصادی مهم را در نظر داشته و از خروج ارز کشور جلوگیری نموده است.

۱۹- متن فرمان به انگلیسی در Aitchison صفحه ۴۴ و Hertslet ص ۱۱ و فارسی آن

در کتاب محمود محمود صفحه ۶ آورده شده است .

در سال ۱۷۶۳ میلادی زمانی که پرایس Price نماینده خود در نفوردر را به شیراز فرستاد شخصی دیگر بنام جرویس Jervis را برای اقامت در بوشهر بعنوان نماینده تجارتهی مأمور کرده روانه نمود.^{۲۰} جرویس که بنا بر گفته نیبور پسر سنک تراشی بنام ناتر Natter بوده در بوشهر گذشته از اشتغال به امور تجارتهی به جمع آوری نسخ خطی فارسی نیز علاقه داشته و بازبان فارسی بخوبی آشنائی داشته است.^{۲۱} در فوریه سال ۱۷۶۵ که نیبور به بوشهر وارد شده و جرویس را ملاقات نموده گزارش میدهد که نامبرده کالاهای زیادی از راه خورموج به شیراز ارسال میداشته، جالب آنکه خود نیبور به همراهی یکی از کاروانهای تجارتهی وی رهسپار شیراز شده.^{۲۲}

نیبور هنگام ورود بشیراز (چهارم ماه مارس ۱۷۶۵) در خانه نماینده جرویس که جوانی انگلیسی بنام هر کولس بوده منزل میکند.^{۲۳} بطوریکه نیبور گزارش میدهد محل ساختمان تجارتخانه انگلیسها در شیراز در محله سرباغ بوده که در نقشه‌ای که از شیراز کشیده آنجا را معین نموده.^{۲۴} این رابطه تجارتهی جریان عادی خود را پیش گرفته و در اثر آرامش و امنیتی که در راههای تجارتهی حکمفرما بود در حال توسعه بود که ناگاه سرو کله میرمهنای زغابی^{۲۵} پیدا شده با دستبردزدن به کاروانها باعث رکود بازار

۲۰- بریجس CVIII و CIX

۲۱- نیبور جلد دوم ص ۹۴ .

۲۲- همان کتاب ص ۹۷-۹۶ .

۲۳- همان کتاب ص ۱۱۲ .

۲۴- همان کتاب ص ۱۶۸ . به نقشه ترسیمی نیبور که محل سرباغ Sarbach را نشان داده مراجعه نمایند . (شکل ۱)

۲۵- بیشتر مولفین «زغابی» را اشتباهاً وغانی، دغانی، زغابی و یا دغابی نوشته اند نگاه کنید به گیتی گشا صفحات ۱۶۱ بعد ، روضه‌الصفاء جلد نهم صفحه ۸۲ و کتاب کریم‌خان زند و خلیج فارس ص ۴۴- توضیح آنکه طایفه زغابی از طوایف ساکن بندر ریگ میباشند (نگاه کنید به Polly Memorandum on Bushire and its districts... و مقدمه تاریخ

زندیه علیرضایین عبدالکریم چاپ لیدن سال ۱۸۸۸ ص (XVII) . Vol, 17, P. 172

تجارت گردید. راه تجارتی بین بوشهر و شیراز در اثر این دستبردها و جنگ‌های که بین سواران دولتی و میرمهنا رخ میداد بسته شده و عبور و مرور قطع شده بود.^{۲۶} کریم‌خان با ارسال سپاه بالاخره موفق شد میرمهنا را از بندر ریگ رانده بدریا فراری دهد. میرمهنا در ۲۷ مه‌ماه ۱۷۶۵ پس از آنکه ابتدا زن و بچه و نزدیکان خود را روانه جزیره خار کونموده بود^{۲۷} خود نیز در دوم ژوئن با پنج فروند گالیوت^{۲۸} و ۱۲ باتیل بدان جزیره فرار کرده در آنجا سنگر گرفت^{۲۹} شیخ سعدون حاکم بوشهر که از میرمهنا دل خونینی داشت و بواسطه دستبردهای اوزیانهای کلانی متحمل شده بود با کمک هلندیها که در جزیره خارک بریاست Van Houting تجارتخانه بسیار مهم و با عظمتی داشتند در صدد دفع میرمهنا برآمد. هلندیها بخصوص از نزدیکی این دزد دریائی که در جزیره خار کو مقرر گرفته بود به تشویش افتاده برای راندن وی اقدام میکردند. سربازان شیخ سعدون و هلندیها باتفاق هم به جزیره خار کو حمله کرده پیاده شدند. اتفاقاً در اثر اختلافی که بین ملاحان هلندی و سربازان شیخ سعدون به پیش آمد باهم به نزاع برخاستند. میرمهنا از این امر استفاده کرده با حمله ناگهانی بدانها عده زیادی از آنان را کشته و فقط عده کمی

۲۶- نیبور جلد دوم ص ۹۶ / تاریخ گیتی‌گشا ص ۱۶۱ / بیعد / آتشکده آذر ص ۲۷۲ / گلشن مراد

ورق ۸۴ الف بیعد / ملکلم جلد دوم ص ۱۳۵ / بیعد .

۲۷- نیبور جلد دوم ص ۱۸۶ / فارسنامه ناصری ص ۲۱۶ / بیعد / روضه‌الصفای ناصری جلد نهم ص ۸۳

۲۸- بیشتر مولفین شرقی بواسطه بدی خط نسخه های خطی و یا سهل انگاری آنان همیشه بجای

Galliot که به کشتی‌های بلند و باریک هلندی قرن هجدهم میلادی میگفتند اشتباهاً لغاتی

مانند کلیط ، کلیط ، کلسط و یا کلیت آورده و حتی آنرا بصورت جمع نیز آورده کلابط و

کلاسط ذکر کرده اند (رجوع شود به کتاب بندرعباس و خلیج فارس اثر سدیدالسلطنه کبابی

ص ۷۳۴ ، تاریخ گیتی‌گشا صفحات ۱۳۲ و ۱۶۲ و ۱۷۷ و کتاب کریم‌خان زند و خلیج فارس ص ۲۹) .

۲۹- نیبور جلد دوم ص ۱۸۵-۱۸۰ ، تاریخ گیتی‌گشا ص ۱۶۲ ، فارسنامه ناصری ص ۲۱۶ ،

روضه‌الصفای ناصری جلد نهم ص ۸۳ و ص ۱۶۲ .

توانستند باشنا کردن جان خود را نجات دهند.^{۳۰} پس از این فتح جسارت میرمهنا بیشتر شده جزیره خارک را مورد حمله قرارداد و بارشادت و از جان گذشتگی زیاد توانست در روز اول ژانویه سال ۱۷۶۶ جزیره را بتصرف خود در آورد.^{۳۱} بنا بگفته پارسونس میرمهنا با خدعه و نیرنگ جزیره را باختیار خود در آورد.^{۳۲} میرمهنا با استقرار در جزیره خارک و بدست آوردن توپها و ذخایر جنگی و همچنین کالاهای فراوان و پرارزش انبارهای آنجا قدرت فراوانی یافته و با کشتیهائی که از هلند بیا گرفته بود حاکم مطلق خلیج فارس شده باعث ناامنی آن خلیج شد. با حملات مرتب و پی در پی خود به کشتی های تجارتنی که از خلیج فارس میگذشتند باعث خرابی وضع تجارت و کشتیرانی شد. مدتی بعد میرمهنا کشتی های انگلیسی را نیز مورد حملات خود قرارداد و از جمله یکی از آنها بنام Speedwell را بتصاحب خود در آورد.^{۳۳} سال بعد میان کریم خان - زند و نماینده تجارتنی انگلیس اختلافاتی بوجود آمده و باعث سردی روابط بین آنها شده بدانجا کشید که انگلیس ها ناچاراً بوشهر را ترك کردند. یکی از علل بدبینی کریم خان نسبت به انگلیسها کمک و همکاری آنان بامتسالم بصره در زد و خورد و مخالفت بماشیخ سلیمان بنی کعب بود از طرف دیگر کریم خان انگلیسها را در دفع میرمهنا بی علاقه دانسته و فهمیده بود که آنها در جنگ دریائی با میرمهنا عمداً سستی بخرج داده اند.^{۳۴}

۳۰- نیبور جلد دوم ص ۱۹۵ بعد/ کارملایت جلد اول ص ۶۶۷/ تاریخ گیتی گشا ص ۱۶۳/ ملکلم جلد دوم

۱۳۵-۶/ فارسنامه ناصری جلد اول ص ۲۱۶

۳۱- نیبور جلد دوم ص ۱۹۶/ کارملایت جلد اول ص ۶۶۷/ تاریخ گیتی گشا ص ۱۶۴-۱۶۳/ کلی ص ۵۴

بندرعباس و خلیج فارس سدیدالسلطنه ص ۶۲۷/ فارسنامه ناصری ص ۲۱۶

۳۲- پارسونس ص ۱۹۳: «میرمهنا رئیس تجارتخانه هلندی و افسران او را به بندرریگ دعوت کرده و آنها را

مجبور کرد نامه ای به نگهبانان قلعه جزیره خارک نوشته سربازان میرمهنا را بقلعه راه دادند.»

۳۳- ویلسن ص ۱۸۲

۳۴- کارملایت جلد اول ص ۶۶۶ بعد/ ویلسن ص ۱۸۳-۱۸۲

پس از این جریانات انگلیس ها گرفتار حملات شیخ سلیمان بنی کعب که در خوزستان دارای قدرت شده و در آن استان و نواحی اطراف اروندرود با رضایت کریم خان حکومت میکرد شدند. کشتی های انگلیسی که برای رفتن به بصره از اروندرود میگذشتند ناچار بودند به شیخ سلیمان مالیات پرداخته عبور کنند هنگام بازگشت نیز مجبور بودند که با خرید خرما از شیخ پروانه عبور کسب نمایند^{۳۵} در همین اوقات بود که انگلیس ها هنگامیکه از هند به خلیج فارس وارد میشدند در مسقط لنگر انداخته و از راه خشکی قاصدی به بصره فرستاده تقاضای ارسال کشتی جنگی برای مشایعت و مراقبت خود مینمودند. بهمین منظور انگلیس ها همیشه دو کشتی جنگی در بصره نگهداری میکردند^{۳۶}.

در همین سال یعنی ۱۱۷۹ (۱۷۶۶) شیخ سلیمان سه کشتی تجارتی انگلیس را توقیف نمود. شرکت هند شرقی انگلیس از این امر بشدت نزاراحت شده پنج کشتی جنگی برای سرکوبی شیخ سلیمان روانه خلیج فارس کرده با کمک و همکاری عثمانیان بوی حمله کردند. شیخ سلیمان از خود عکس العمل نشان داده سه کشتی انگلیسی که در دست او بود با آتش کشیده سوزانید.

کریم خان زند نیز این عمل انگلیسها و عثمانیان را تجاوز بخواك ایران و اتباع آن دانسته خروج فوری آنان را خواست. انگلیسها از این کار هم نتیجه نبرده باز نشستند. کریم خان برای دلداری آنان با آنها قول داد که زیانهائی که شیخ سلیمان بدانان زده جبران خواهد نمود و حتی به انگلیسها پیشنهاد کرد که چنانچه آنها جدیت کرده میرمهنا را از بین ببرند جزیره خارک را در اختیار آنان بگذارد^{۳۷} ولی در اینباره اقدامی از طرف انگلیسها بعمل نیامد.

نمایندگی تجارتی انگلیس که با از دست دادن بنادر و بسته شدن

۳۵ - نیبور جلد دوم ص ۲۳۵

۳۶ - پارسونس ص ۲۰۸

۳۷ - ویلسن ص ۱۸۷ / کارملایت جلد دوم ۱۴۰۵

تجارخانه‌هایشان زیانهای هنگفتی متحمل میشدند پیوسته درصدد آن بودند که هرطور شده مجدداً باب مراوده و ارتباطات تجارتنی با ایران را باز کنند ولی بدبینی و عصبانیت کریم‌خان نسبت بآنان باندازه‌ای بود که از ورود آنها بایران جلوگیری نموده و خواهشهای مکرر آنها را نمیپذیرفت.^{۳۸}

در سال ۱۷۶۷ (۱۱۸۱ هجری) يك هیئت انگلیسی از بصره برای ملاقات با کریم‌خان بشیراز وارد شدند. این گروه مدت پنج‌ماه در شیراز توقف کرده و موفق نشدند بحضور کریم‌خان باریابند. این موضوع را رستم‌الحکماچنین نقل میکند: «ایلچی از جانب دولت انگلیس بدر بار او آمده کریم‌خان او را مدتی طلب ننمود و زرا بخدمتش عرض نمودند ایلچی از جانب پادشاه انگلیس آمده چرا او را بحضور طلب نمیفرمائی فرمود اگر با پادشاه ایران مهمی دارد ما پادشاه ایران نیستیم ما وکیل دولت ایرانیم پادشاه ایران شاه اسماعیل است و در قلعه آباده میباشد ایلچی را بخدمت او ببرید و کارش را انجام بدهید و اگر باما کاری دارد ما باوی کاری نداریم... و فرمود ما ریشخند فرنگی بریش خود نمی‌پذیریم و اهل ایران را بهیچوجه من الوجوه احتیاجی بامتعه و اقمشه فرنگی نیست زیرا که پنبه و پشم و کرک و ابریشم و کتان در ایران زیاده از حد و اندازه میباشد اهل ایران هر چه می‌خواهند خود ببافند و بپوشند و اگر چنانچه شکر لاهوری نباشد شکر ما ز ندرانی و عسل و شیره انگوری و شیره خرما اهل ایران را کافی است...»^{۳۹} هیئت مزبور بالاخره چون ماندن را بی‌فایده دانستند بدون اخذ نتیجه ببصره باز گشتند^{۴۰} ولی انگلیس‌ها دست بردار نبوده و پی در پی کوشش می‌کردند که هر طرر شده نظر موافقت کریم‌خان را نسبت بخود جلب کنند لذا بنا بخواست کریم‌خان باو پیشنهاد کردند که در راندن میر مهنا

۳۸- کارملایت جلد اول ص ۶۶۷

۳۹- رستم‌التواریخ نسخه خطی برلین ورق ۲۸۸ الف بیعد

۴۰- کارملایت جلد اول ص ۶۶۶ بیعد

بانیروی نظامی و دریائی ایران همکاری نمایند^{۴۱} که البته مورد موافقت کریم خان قرار گرفت .

هنگامیکه در سال ۱۷۶۸ میلادی انگلیس ها با کمک کشتی های ایرانی بامیر مهنا بجنگ پرداختند حریف او نشده و از او شکست خوردند^{۴۲} پس از آن شکست آخرین شانسی که انگلیس ها داشتند از دست داده و کریم خان یقین پیدا کرد که آنها عمداً در جنگ بر ضد میر مهنا سستی کرده اند^{۴۳}.

بالاخره انگلیسها از ابرام و اصرار خود در جلب نظر کریم خان خسته شده و در فوریه ۱۷۶۹ (۱۱۸۳ هجری) بوشهر را بکلی ترك کرده کلیه تشکیلات تجاری خود را به بصره منتقل نمودند که البته این امر زیان فراوانی به تجارت و اقتصاد ایران وارد میآورد^{۴۴}. با وجود آن کریم خان تا چند سال بعد با اصرار زیاد هر گونه کوشش انگلیسها را در ایجاد ارتباط مجدد تجارتنی با ایران رده میکرد^{۴۵}.

در این میان کریم خان که حمله مستقیم دریائی را بر علیه میر مهنا که در جزیره خارک دارای توپهای قوی و سنگین بود امری بی نتیجه دریافته بود تصمیم گرفت که آن یاغی را بنوع دیگر از پا در آورد لذا سپاهیان زیادی بطرف خلیج فارس فرستاده و میر مهنا را به محاصره گرفتار کرد. این محاصره دریائی پایان کار میر مهنا را فراهم آورده باعث فرار و قتل وی

۴۱- پارسونس ص ۱۹۵

۴۲- پارسونس ص ۱۹۵ و ص ۱۶۶ / کلی ص ۵۲ / کارملایت جلد اول ص ۶۶۶

۴۳- کارملایت جلد اول صفحه ۶۶۶ بعد : « ... کریم خان نسبت به اروپائیان بدبین شده و گمان میکند که انگلیسها که برای جنگ و گرفتن خارک و توقیف میر مهنا باو قول داده اند بدان عمل نکرده و اورا گول زده اند و با وجود داشتن ۱۱ فروند کشتی جنگی نخواسته اند بر ضد میر مهنا عملی انجام دهند ... »

همچنین در صفحه ۶۷۳ چنین گزارش میدهد : « اسقف کورنلیوس چنین اظهار عقیده میکند که انگلیسها بدان سبب از ادامه جنگ خودداری کردند که دولت ایران اجازه نداد آنها در بوشهر برای خود قلعه ای بسازند »

۴۴- کارملایت جلد اول ص ۶۶۹ / ویلسن ص ۱۸۳ / کلی ص ۵۳

۴۵- کارملایت جلد اول ص ۶۶۹

شد کریم خان بالاخره توانست جزیره خارک را متصرف شود و از جانب خود حاکم در آنجا منصوب کند. سال بعد یعنی ۱۷۷۰ انگلیسها کوشش خود را برای گرفتن پروانه تجارتهی در جزیره خارک از نو آغاز کردند ولی کریم خان که دیگر احتیاجی بآنها نداشت از دادن جواب مساعد خودداری مینمود مسلماً کریم خان در انتظار آن بود که فرانسویان که رقیب سرسخت انگلیسها بودند در این امر پیشقدم شده تجارت ایران را بدست آورند ولی به دلایلی که بعداً خواهد آمد این امر صورت عمل بخودنگرفت^{۴۶})

نماینده گی کمپانی انگلیس در بصره پس از چندی گرفتار بحرانهایی شده و نتوانست در آنجا پابرجا بماند. هنگامیکه در سال ۱۷۷۳ میلادی در بغداد و بالنتیجه اطراف آن منجمله بصره مرض طاعون و وبا بروز کرد^{۴۷} انگلیسها از ترس بصره را ترك کرده با دو کشتی خود بنامهای Drake و Tyger^{۴۸} بسوی هند رهسپار شدند. کریم خان با شنیدن این خبر بناوگان خود فرمان داد که جلوی کشتیهای انگلیسها را بگیرند. نیروی دریائی ایران بآن دو کشتی حمله برده و یکی از آن دو یعنی Tyger را توقیف کرده با سرنشینان آن به بندر ریگ بردند. جزو سرنشینان توقیف شده دونفر بنامهای Green و Baumont بودند که بدستور کریم خان بشیراز منتقل شدند^{۴۹}. بنا بگفته پارسونس کریم خان نسبت باین زندانیان کمال

۴۶- در نامه ای که کنسول فرانسه در بصره در تاریخ ۱۷ آوریل ۱۷۷۱ بدولت خود مینویسد ذکر میکند که کریم خان میل دارد با فرانسویان قرارداد تجارتهی بدون دادن انحصار منعقد نماید (نقل از هدایتی ص ۲۳۴ و ۲۳۵)

۴۷- تاریخ گیتی گشا ص ۱۸۱ - ۱۸۰/آتشکده آذر ص ۲۸۱/پارسونس ص ۱۶۰/ویلسن ص ۱۸۳/کلی ص ۳۷ بریجس ص CIX/اوپنهایم ص ۲۷۷/الغزوی ص ۵۱/بعده/فارسنامه ناصری جلد اول ص ۲۱۸ - ۲۱۷

۴۸- پارسونس ص ۱۸۳/ویلسن ص ۱۸۳

۴۹- پارسونس ص ۱۸۴

مهربانی و میهمان نوازی را بعمل آورده و علاوه بر آنکه خانه‌ای برای سکونت در اختیار آنان گذارده بود روزانه مبلغ هفت روپیه برابر با ۱۷ شلینگ و شش پنس انگلیسی برای مخارج بدانها میداد.^{۵۰} این دو نفر مدت يك سال در شیراز بوده و سپس به بوشهر فرستاده شدند. در آنجا هم مانند شیراز آزادی داشته ولی رفتار آنان تحت کنترل مأمورین دولت بود.

سال بعد با هم يك هیئت نمایندگان انگلیسی بشیراز وارد شدند تا شاید بتوانند هر طور شده کریم خان را متقاعد نموده اجازه تأسیس تجارتخانه در جزیره خارک را کسب نمایند ولی کریم خان همچنان در مخالفت با آنان پابرجا بوده گذشته از آنکه اجازه حضور نداد دستور داد آنها را از کشور اخراج نمایند.^{۵۱}

در سال ۱۷۵۵ هنگامیکه صادق خان زند بفرمان برادرش کریم خان بصره حمله کرده و در صدد محاصره آنجا بود انگلیسها که مجدداً بساط خود را در آن بندرپهن کرده و تجارت میکردند منافع خود را در خطر دیده با اصرار و پافشاری هر چه تمام تر با عثمانیان همکاری کرده و با بکار انداختن کشتیهای جنگی خود در صدد دفع سپاه ایران افتادند.

زمانیکه صادق خان دستور داده بود برای عبور سپاهیانش روی اروندرود پلی ببندند انگلیسها با همکاری شیخ عبدالله منتفق^{۵۲} با شلیک توپ بسوی سپاه ایران کوشش کردند که از بستن پل جلوگیری

۵۰- پارسونس ص ۱۸۵ - ۱۸۴

۵۱- رستم التواریخ ورق ۲۸۸ الف ببعده/هدایتی ص ۲۳۵

۵۲- نیبور جلد دوم ص ۲۴۳

اعراب قبيله منتفق ساکنین اطراف بصره میبودند (برای اطلاع بیشتر به معجم قبائل عرب تالیف کحاله صفحه ۱۱۴۴ مراجعه شود) بیشتر منابع فارسی اغلب بجای منتفق بتقلید از لهجه اعراب جنوبی که بجای «ق» «ج» ادا میکنند منتفق نقل کرده‌اند (نگاه کنید به فارسنامه ناصری ص ۲۱۸، معجم البلدان یا قوت جلد اول ص ۵۳۰)

کنند^{۵۳} ولی حریف ناوگان نیروی دریائی ایران نشده پس از فرار قبیله منتفق انگلیسها نیز عقب نشینی کردند^{۵۴} صادق خان توانست بزودی پل را بسته و سپاه خود را بآنسوی رود برده و در هفتم آوریل ۱۷۷۵ (اوایل سال ۱۱۸۹ هجری) بصره را محاصره کند. انگلیسها از پافنشسته در دفاع شهر در مقابل سپاه ایران کوشش فراوان می‌کردند^{۵۵} ولی پس از چندی کوشش چون دفاع در مقابل صادق خان را بی نتیجه دیده و دریافتند که بزودی بصره بتصرف او در خواهد آمد همه کالاهای خود را جمع کرده دریازدهم آوریل همان سال بدو کشتی بنامهای Eagle و Success سوار شده چند کشتی متعلق به پاشای بغداد را برای بردن به مسقط جهت ارسال سرباز و خواربار برای بصره با خود همراه برداشته بصره را ترك کردند. در راه مورد حمله ناوگان ایرانی قرار گرفته پس از زدو خورد و شلیک توپ از آنان شکست خورده با دیدن صدماتی بسوی بندر گرین Grane (کویت امروزی) رفته بدانجا پناه بردند. در ۱۳ آوریل باین بندر رسیده و پس از مرمت کردن کشتیهای خسارت دیده خود کشتیهای پاشای بغداد را از سر نشینان عرب و ترك تخلیه کرده آنها را تحویل کارکنان و ملاحان خود داده چون از ورود نمایندگان شرکت هند شرقی بمبندر بوشهر جهت مذاکره با کریم خان اطلاع یافته بودند بدانسورهسپار شدند^{۵۶}

۱۵ آوریل از نزدیک جزیره خارک گذشته بمبندر بوشهر وارد شدند در آنجا کشتیهای شرکت هند شرقی انگلیس که همراه روبرت گاردن نماینده شرکت و سرپرست گروه تجار انگلیسی روبرت گاردن Robert Garden

۵۳- پارسونس ص ۱۶۴ / ویلسن ص ۱۸۴ / گیتی گشا ص ۱۸۷-۱۸۶ / فارسنامه ناصری ص ۲۱۸ /

روضه الصغای ناصری جلد نهم ص ۱۲۱

۵۴- تاریخ گیتی گشا ص ۱۸۷ / پارسونس ۱۶۴ / روضه الصفا جلد نهم ص ۱۲۱

۵۵- پارسونس ص ۱۷۳ بعد / ویلسن ص ۱۸۴ / تاریخ گیتی گشا ص ۱۸۷ / روضه الصغای ناصری جلد

نهم ص ۱۲۱

۵۶- پارسونس ص ۱۸۲ / ویلسن ص ۱۸۵

آمده ولنگر انداخته بودند دیده و کشتی های خود را کنار آنان متوقف کردند. روبرت گاردن در کشتیهای نامبرده کالاهای مختلف و فراوانی برای عرضه بتجار ایران وارد نموده بود. از جمله مقدار زیادی قهوه و اشیاء مختلف به ارزش ۵۰۰۰۰ پوند استرلینگ. دریک کشتی دیگر بنام دریک Drake مقدار ۵۵۰ توپ بزرگ پارچه های پشمی انگلیسی حمل میشد. در بندر بوشهر این گروه که آبراهام پارسونس^{۵۷} نیز جزو آنان بود روبرت گاردن را ملاقات کردند.^{۵۸}

در ۲۴ آوریل پیک سریع السیری از شیراز رسیده و فرمان آزادی Green و Beaumont را بحاکم بوشهر رسانیده و حاکم آنفرمان را به نامبردگان ابلاغ نمود. همراه این فرمان فرمانی دیگر نیز ارسال شده بود که بموجب آن کریم خان در پاسخ تقاضای گاردن R. Garden بتجار انگلیسی پروانه کار داده و بدانها اجازه داده بود که در هر نقطه ایران که بخواهند بکار تجارت اشتغال یافته و کالاهای خود را بدون پرداخت گمرک وارد کرده بفروش رسانند. انگلیسها بخاطر رسیدن این مژده جشن گرفته بکشتی های خود دستور دادند هر یک ۱۱ گلوله توپ شلیک کنند. حاکم بوشهر نیز بدین مناسبت میهمانی کرده و میهمانان انگلیسی و بزرگان شهر را در آن دعوت گرفت.^{۵۹}

در همین هنگام صادق خان زند یکی از بزرگترین ناوهای جنگی خود را از بصره برای بردن یک توپ پنجاه پوندی که در بوشهر بود فرستاده بود.^{۶۰} در ۱۵ جولای ساعت پنج صبح انگلیسها از جمله آبراهام پارسونس سوار کشتیهای Eagle Seahorse سه کشتی تجارتي و دو کشتی متعلق به پاشای

۵۷- آبراهام پارسونس Abraham Parsons یکی از افسران دریائی انگلیس و نویسنده کتاب مسافرت

در آسیا و آفریقا

۵۸- پارسونس ص ۱۸۳ - ۱۸۲ / ویلسن ص ۱۸۵

۵۹- همان کتاب ص ۱۹۹

۶۰- همان کتاب ص ۲۰۰

بغداد شده پس از آماده کردن وسائل لازم در ساعت شش عصر وارد خلیج شده بجزیره بحرین که بدست حکمرانی ایرانی اداره میشد نزدیک شده در آنجا لنگر انداختند. پارسونس در کتاب خود از صید مروارید و تجارت پررونق آن مطالب جالبی آورده است.^{۶۱}

تجار انگلیسی نامبرده بحرین را ترك و در سوم اوت ۱۷۷۵ به مسقط رسیده در آنجا نامه متسلم بصره را برای امام مسقط فرستاده بود بوی داده و دو کشتی پاشای بغداد را نیز تحویل اودادند. بطوریکه از گزارش پارسونس بر میآید امام مسقط در ظرف ۱۵ روز دو کشتی مزبور را پراز خواربار و سربازان جنگجو نموده روانه بصره مینماید^{۶۲} تا بكمك متسلم بصره بجنگ با ایرانیان برخاسته بصره را نجات دهند ولی بارسیدن بصره وزدو خورد با سپاه ایران شکست سختی خورده پس ازدادن تلفات زیاد ناچار بازگشت شدند. بصره ۵م پس از چندی در ۲۸ صفر ۱۱۹۰ مطابق با ۱۹ آوریل ۱۷۷۶ تسلیم صادق خان زند شد.

بدینترتیب از سال ۱۷۷۸ بندر بوشهر مرکز اصلی تجارت انگلیس در خلیج فارس شده و بندر بصره اهمیت خود را از دست داده و در ردیف بنادر درجه دوم قرار گرفت.^{۶۳}

پس از مرگ کریم خان در ۱۳ صفر ۱۱۹۳ خوانین زندبجان هم افتاده و نزاع و کشمکش سخت بین آنها در افتاد.

دراثر همین زد و خورد های فامیلی شاهزادگان زندیه توجهی بوضع بازرگانی کشور نکرده و از اینجهت امور تجارت خارجی روبستهی نهاده

۶۱- همان کتاب ص ۲۰۴ - ۲۰۲

۶۲- همان کتاب ص ۲۰۲ تا ۲۰۷ در اینجا از زبان یکی از انگلیسیها میشنویم که چگونه افسران جنتلمن انگلیسی پس ازآنکه چندی پیش با دولت ایران قرارداد تجارتی و دوستی بسته اند خیانت کرده و برای یاری بدشمنان ایران فوگشتی همراه برده و تحویل امام مسقط میدهند تا نامبرده از آنها برای فرستادن خواربار و سرباز برای جنگ برضد ایرانیان استفاده نماید .

۶۳- ویلسن ص ۱۸۵ ببعده

کم کم در حال نابودی بود. تنها کسی از این دودمان که پس از کریم خان جداً بفکر سروصورت دادن بوضع اقتصادی و تجاری افتاد جعفر خان زند بود که با صدور فرمانی کوشش کرد که هرطور شده انگلیسها را مجدداً در تجارت و دادوستد با ایران تشویق کند سواد این فرمان چنین است:

« بنام خدای جهان آفرین فرمان عالی اما بعد از آنجائیکه ما همیشه خواهانیم که تجار و قوافلیکه در مملکت ما آمد و رفت میکنند در ظل حمایت ما بوده در مهد امن و امان باشند و مطمئناً بکار تجارت خود مشغول شوند و برای مساعدت بما آنها آنچه که ما را در قوه باشد در حق آنها دریغ نخواهد شد بنا بر این فرمان مطاع برای تمام حکام و فرماندهان شهرها و قلاع به تمام سرداران و مأمورین جمع آوری حقوق گمرکی صادر میشود که درباره تمام عمال ملت انگلیس که بقصد تجارت بمملکت ما وارد شده و مشغول تجارت هستند نهایت همراهی و مساعدت مرعی دارند که همه آنها راحت و آسوده بدون مزاحمت احدی در امور تجارتنی خود خواه برای متاع وارده خواه برای متاع صادره مشغول باشند و میباید از آنها حمایت و حفاظت شود. عمال دولتی نباید بهیچ اسم و رسمی از آنها مالیات و یا حق راهداری مطالبه کنند و بهیچ عنوانی نباید از نمایندگان ملت انگلیس وجهی مطالبه شود و رفتار شما نسبت بآنها باید طوری دوستانه باشد که آنها بما اطمینان نموده در رفت و آمد خودشان کاملاً آزاد باشند و همیشه باید بدون دغدغه خاطر مشغول تجارت بشوند .

در هر موقع که مال التجاره خودشانرا بفروش میرسانند در نقل و انتقال وجوه آن مختار میباشند و از طرف شما نباید ممانعتی بعمل آید.

لازم است دوست محترم ما بالیوز انگلیس مقیم بصره بخوبی بداند که عواطف و همراهی ما در باره شما بسیار زیاد و فوق خیال شماهاست و برای امتحان بهتر است بازمایش بگذارند و ملت انگلیس را تشویق کنند که در

ایران بتجارت خودشان توسعه دهند در آنوقت مشاهده خواهند نمود ما نهایت درجه برای حفظ امنیت آنها خواهیم کوشید.

بعلاوه هر اندازه متاع ملت انگلیس وارد ایران گردد هیچ مانع و عایقی برای ورود آن سد راه نخواهد بود و آزادانه در هر کجای ایران بخواهند میتوانند متاع خودشانرا بفروش رسانند و پس از فروش هم در تحت حفاظت ما آسوده خاطر و جوه آنها بر گردانند ما قول میدهمیم که بهیچ اسم و رسم یا عنوانی از آنها وجهی دریافت نداریم و اگر سابقاً قرار بود حقوق گمرکی مطالبه شود بعد از این فرمان ما بهیچ عنوانی مطالبه حقوق گمرکی نخواهیم نمود و آنچه هم در سابق برقرار بوده ما آنها را لغو و باطل مینمائیم. از این تاریخ تمام آنها باطل است و فراموش خواهد شد.

بتاریخ هشتم ربیع الثانی یک هزار و دوست و دو مطابق هجدهم ژانویه-

۱۷۸۸ء ۶۴

این آخرین جنبشی است از شاهان زندیه برای توسعه بازرگانی و اقتصاد کشور. تقریباً ۱۲ سال بعد مأموری از طرف حکومت هندوستان انگلیس بایران میآید که مر بوط بدوران قاجاریه است یعنی متعلق بزمانی است که بساط دودمان زندیه بر چیده شده و آقامحمدخان قاجار با قساوت و بیرحمی زیادی نسل آنها را تقریباً ریشه کن نموده از این زمان بیعد نفوذ انگلیسها در خلیج فارس زیاد شده و کم کم قدرت یافتند. ۶۵

۶۴- نقل از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم ص ۷

۶۵- ویلسن ص ۱۷۹



شكل ۱ - نقشه ترسیمی نیپور که سر باغ (Sarbach) را نشان میدهد

Stein Hees J. ed. p.

منابع و مآخذی که از آنها برای نوشتن این مقاله استفاده گردیده است:

منابع فارسی و عربی:

- ۱- تاریخ گیتی گشا اثر میرزا محمدصادق نامی چاپ تهران ۱۳۱۷
- ۲- گلشن مراد اثر میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی نسخه خطی کتابخانه ملک تهران
- ۳- تاریخ زندیه اثر علیرضا بن عبدالکریم چاپ لیدن ۱۸۸۸ میلادی
- ۴- آتشکده آذراثر لطفعلی بیگ بیگدلی متخلص به آذرچاپ سنگی بمبئی ۱۲۷۷
- ۵- رستم التواریخ اثر محمد هاشم رستم الحکما خوش حکایت (آصف) نسخه خطی برلین
- ۶- فارسنامه ناصری اثر حاجی میرزا حسن فسائی چاپ سنگی تهران ۱۳۱۳ هجری
- ۷- تاریخ العراق (بین الاحتلالین) اثر عباس العزاوی چاپ بغداد ۱۳۷۳- هجری قمری
- ۸- روضة الصفای ناصری جلد نهم اثر رضاقلی خان هدایت چاپ قم ۱۳۳۹
- ۹- معجم قبائل العرب اثر عمر کحاله بیروت ۱۳۸۸ هجری قمری
- ۱۰- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی جلد اول اثر محمود محمود تهران ۱۳۳۶
- ۱۱- تاریخ زندیه اثر هادی هدایتی تهران ۱۳۳۷

منابع انگلیسی و آلمانی

- 1) Brydges, Herford Jones:
The Dynasty of the Kajars, London MDCCCXXXIII
- 2) Carmelites:
A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the XVIIth and XVIIIth Centuries, Vol. I,II London 1939
- 3) Hanway, Jonas:
An historical account of the British trade over the Caspian Sea London MDCCLIV
- 4) Irwin, Eyles:
A series of adventures in the cours of a voyage up the Red-Sea.... London 1787
- 5) Niebuhr, Carsten:
Reisebeschreibung nach Arabien und andern umliegenden Landern, Kopenhagen 1774
- 6) Parsons, Abraham:
Travels in Asia and Africa, London 1808
- 7) Low, Charles Rathbone:
History of the Indian navy 1613-1863, London 1877
- 8) Malcolm, Sir John:
The History of Persia London MDCCCXV, Vol. II
- 9) Aitchison, C.U. :
A Collection of Treaties, Engagements and Sanads, vol. XIII, Calcuta 1933
- 10) Hertslet, Edward C.B. :
Treaties, ... concluded between Great Britain and Persia, London 1891
- 11) Kelly, John B. :
Britain and the Persian Gulf, Oxford 1968
- 12) Luft, Paul:
Iran unter Schah Abbas II, Gottingen 1968
- 13) Oppenheim, v.M. :
Vom Mittelmeer zum Persisohen Golf Berlin 1899
- 14) Sykes, Sir Percy:
History of Persia London 1958
- 15) Shepherd, William Ashton:
From Bombay to Bushire and Bussora, London 1857
- 16) Wilson, Arnold T. :
The Persian Gulf, Oxford 1928